











بسم الله الرحمن الرحيم

|                 |                   |                    |                     |
|-----------------|-------------------|--------------------|---------------------|
| ذکر طرب فزای من | محمد خدای ذوالمنن | خالق بهفت آسمان    | مالک ملک و جهان     |
| صانع پیکر پشه   | واقف راز خیر و شر | رب کریم و کار رسان | رزق رسان و جان نواز |
| حکمت و جسم نهاد | آتش و آب خاک باد  | کرد بروی چرخ پیر   | ماه ز محضر ستیر     |
| ورد زبان بینوا  | مدح جناب مصطفی    | صبح نسیم در گش     | شام نشاط و خروش     |
| خیل ملک پیش او  | زمره گوی طوق      | هادی مار سوار حق   | بروز انبیا با حق    |
| برق حمام و بادش | باج ستان و تاجش   | خامنه من ز صفتان   | بلبل باغ بی خزان    |

احقر الا نام عباس مکنام محل تانی متنبی و خاقانی احمد بن محمد البیہقی الشہیر بالشہر و از ساعت و میدن صبح  
 بدیدن اسفارتان و بجان مالست و شوق دریافت احوال گوشتہ در دلش کامل از مدتی آرزوی مطالعہ  
 تاریخ سلاطین و مہم بخاطر داشت ازین رو پیوستہ علم تحقیق و تملاش می افروشت در سال ہزار و صد  
 و ہشتاد و ہجری قدسی تاریخ مصباح الساری نمز بہتہ القاری تالیف حکیم ابراہیم افندی  
 ملازم سلاطینی طبعی بکسر خاقانی متعین لشکر گاہ بلدہ بیروت یافتہ احوال سلاطین اسلام سلام عمل دریا  
 بدل گفتہ کہ این کتابی زبان تازی و قومست ازین رو پارسی زبانان ہند و ایران باد را کہ  
 مضامینش محروم ہر گاہ این مقدمہ در دلم جا گرفت آہنگ ترجمہ کردم با وجود فقدان سامان

صل  
 نسخہ و نشاط نام  
 و بیخ در کتب کتب  
 صبح نسیم و نشاط نام  
 نیکو نیست صبح  
 نیاس و نشاط نام  
 و لطیف و نشاط نام  
 و نسخہ و نشاط نام  
 شد اسرار و نشاط نام  
 صبح نسیم و نشاط نام  
 کہ از نشاط نام

|  |                                |                               |
|--|--------------------------------|-------------------------------|
| <p>جمعیت حواس عرض یک ماه مترجم نمودم الحمد لله که این نسیانگار مذهب غره ماه حجب الحبله اتانم بود<br/>و بقیصر نامه موسوم گردید در چند مناسب مقام بعلامت لفظ فاعده مضامین افزوده ام درین باب</p> |                                |                               |
| پیری شیوه یوفین گرامی ده غزل   | درزال خضر شستم صفی با تو       | از سر نو زنده کردم روح جان تو |
| چون افروان کهنه و در پیران علم   | اند با غی غم من گنج قیاس       | فکر من عرش قدس و گلستان       |
| چون عقابی کو برده چرخ یکا س  | بی سکنه بیچا که نو دختستان فلک | کو فلک اطون کو شناسد پور فلک  |

### آغاز سخن

برضا تر خردمندان نهفته مباد که مؤرخین روم مثل خیر الله افندی و غیره در بیان نسب عثمان فرمود  
اختلاف کرده اند بعضی رقم زده اند که از دوده عیص بن اسحاق اند و برخی بر آنند که از قبیله بنی قنوره  
سر کشیده اند که بسبب قحط از حجاز بقرآن آمده سکونت اختیار کرده بودند و گروهی از اهل تحقیق گویند  
که آل عثمان ازین دو قوم منشعب اند باجمعه در سده هجری همدی سلیمان نام از قوم مذکور که ابوالآبای  
سلاطین آل عثمان است در صحاری آریسینه بزرگ آمده جا گرم کرد بعد وفات چنگیز خان در سده هجری  
از علاء الدین سلجوقی شاه قونیّه و خوارزم شاه میان رزم روداد سلیمان در ظل رایت علاء الدین آمده  
داد و انگلی داد و بردشمنان غالب ده مقرب شد یو ما فیو ما بمرتبه حشمت ترقی میگردانند سیه الارغ  
آخر در سده هجری اشکانی ملک عرب کشید شیدت آبی در نه فرات غرق گردید و همانجا دفن شد چار سیه سلیمان  
یادگار ماندند سقور گئین کون طوغدی این هر دو از سرکار سلجوقی کنار ه گرفتند و ارطغرل فرزند  
در خدمت علاء الدین باند بعت بسری بردند هرگاه ارطغرل مرد پسرش عثمان که در سده هجری  
بوجود آمده بود منظور نظر علاء الدین گشت نخستین امیرشکر شده طبل و علم یافت بعد از آن خدمت  
انفصال مقدمات معاملات با و تفویض گردید پایان کار آتایه مقرب شد که بجای شاه برای  
نماز جمعه بسی جامع میرفت و اختیار جزئی و کلی مملکت بقضه او در آمد عثمان بر جاده اطاعت و فرمان  
ثابت قدم ماند و او شجاعت و جوانمردی می داد بسیار ممالک البضرب تیغ کشاد دستا و نجات او  
ناید بچنان غازی ملک گردید در سده هجری علاء الدین از تاتاریان شکست خورده بار و ام

مسجد  
عجیب  
نمی بود  
از اولاد او بود  
عجیب  
موضع  
نام یکی از آن بود  
از سلسله  
عجیب  
صلوات  
فلاطون  
زیر که  
در انجاست  
عجل الدین روی  
دیگر  
نیز  
عجیب  
مملکت

درگذشت چون پسرنداشت و شهری و لشکری از عثمان ارضی بودند در سینه مذکور بر تخت نشست و پادشاه شد و نامده در تاریخ اخبار الدول نبشته است که دختر علاءالدین در حباله نکاح عثمان بود باین سبب بعد مردن علاءالدین که پسرنداشت و اما دیشاهی رسید

### بیان اول در ذکر سلطنت عثمان حسان

عثمان سلطان مشیت قادر سبحان سریر خلافت نشست که همت تسخیر بلاد است نخستین بقره حصار فتح نموده مستقر اخلافت خود ساخت من بعد از بسکه شجاع و غیور بود بسیار بلدان را تسخیر نمود و چون دوند را که پیر نو ساله بود بقتل آورد و در شصت و هجری با والی بصره جنگ نموده بر اکثر اقطاع او فایز شده سلاطین نصاری را دعوت باسلام کرد بعضی اسلام آوردند و برخی بجزیه قبول کردند و بعضی بعد جنگ مغلوب گردیدند و اسیر شدند سلطان عثمان بن این کار مصروف بود که تا تاربان بیکشور آورند پسرش ارخان بمقابله پردخت و دشمن را از بون ساخت و پیش ازین بچند سال که سلطان عثمان شهر بصره را محاصره کرده بود بسبب توارسی قلعه و سور مفتوح نشد سلطان متصل آن دو قلعه بنا کرده در یکی برادرزاده خود را که آنخوگر نام داشت و در دیگری شخصی بلبان نام را با فوج گما تا اجناس خورد و نوش بشهر بصره نرساند و اهل آنجا عاجز شوند اگر خان تاربان را این نیت داده چهار بصره همت کرد و مدتی بلوازم محاصره و محاربه پرداخت تا که حاکم بصره بصلاح بقصر روم اندر خوا نام از ضیق قلعه بندی بجان آمده در شصت و هجری بدر رفت از خان داخل بصره شد و سی هزار دنیا گرفته تمام سگانش را اذن خروج باهل و عیال داد نصاری پنجم گریان جلا وطن شدند و مساکین عاید ایشان نصیب اهل اسلام گردید و ارخان در بصره باطمینان آرام گرفت ناگاه خبر رسید که سلطان عثمان سخت بیمار است ارخان باستعجال شتافت و هفتم ماه رمضان شصت و هجری رسیده پدر را در حالت نزاع دریافت عثمان چند کلمه وصیت و نصیحت بر زبان آورده جان بجان آفرین پسر در پیش شخصت و نه سال و مدت سلطنت است و هفت سال بود ارخان شش پدر را تفرج حصار و قلعه بصره بر سر آمد و دفن کرد و بر قبر گنبد عالی ساخت این پادشاه آنقدر که نهم و سپاه پر و بخت

صله  
بصره بر وزن  
فرقه عثمان  
در است بصره

بلا وطن  
بلا وطن کردن  
باشند

بیان دوم در دگر سلطنت ارخان  
 ارخان بر صحرای تختگاه خود مقرر نموده بر تخت جهان بنی نشست و در مدت قلیل از رضای جنگجو  
 قلاع نامی شان مثل عسکوره و گنده و امید منس سمندره و غیره را بسجلاوت تمام کشاد که تفصیل وقائع  
 آن بسیار طویلست هرگاه برادر ارخان علاء الدین نام که او را وزیر خود کرده بود انتقال کرد و سلیمان  
 پاشا را که حصن کبک بردست او مفتوح شده بود وزیر کرد و مدارس مساجد و تمام قلمر خود بنا کرد  
 و قلعه اذنیق افتح نمود که از آن کم غرم اروام بشکست و در همه هجری بغرم تسخیر پهن طیا  
 برآمد و قرین تح و نصرت گریشت و شهر کالی بولی را گرفت که بر سر قوسطنطنیه است و در هجری  
 سلیمان پاشا از پشت اسپ قنادر و جان او از ارخان بسیار محزون شد و بعد یک سال در عمر به قنادر و پنج  
 سی و پنج سال سلطنت نموده در گذشت این پادشاه بسیار شجاع و سخنی و بردبار و عادل و علم دوست

بعد وفات ارخان پسرش سلطان مراد بر او زنگ شاهی نشست و بهت ملوکانه بر تو سبج ملک گشت  
لا لا شاهین سپه سالار خود را با فوج چهارترکان خوشنوار برای تسخیر اقطاع و احصا کربیل کرد شاهین  
بعد و جان آفرین مدت قلیل بدان کشید تا که بکان گرفت پادشاه یونان ترسیده صلح نمود  
قیصر روم جان بالالوغ والی قسطنطنیه در شهر رومیه پیش پای پیکر و نصار خلیفه حضرت عیسی  
نیا ز مندان شتافته مدد جست پانچ لشکر خود مدد کرد و دیگر کام احصاری نیز شرکت قیصر شدند قیصر  
بالشکر زیاده از چهار پانچ سلطان مراد متوجه شد مراد خان لا لا شاهین تیمور تاش بیگ را با  
عسکر خلفه پیکر برای مقابله قیصر فرستاد و قتی که فوج قیصر پیچید بود عساکر شاهی مثل قهر آبی میخند  
و دشمنان را در خاک و خون آمیختند قیصر شکست فاحش خورده بناچار صلح کرده زرد روبرو گشت  
لشکر اسلام متوجه تسخیر ممالک نصاری شد و مدت پنج سال را اکثر بلاد نصاری را بخت فتح

و نصرت افراشت والی قریمان برای حفظ آبروی خودش دختر خود در عقد بایزید پسر سلطان مراد  
داد بدین وجه محفوظ شد از شر و فساد بآرد دیگر تیمورتاش سپه سالار را با فوج دریا موج برای باز  
اجازت بخشید تیمورتاش مقدم نیار اگر گرفته تا حدود بلاد انبوط استیلا یافت و شهر منستر را بکمال  
آهن جانی فتح کرد بیان جزوب و کواکف غلبه جنود سلطانی بشرح و بسط درین مختصر نوشتن  
مکن نیست لهذا آنچه در ذر آخر خلاص است می نویسم در ۹۱۳ هجری برابر ۱۳۸۶ مسیحی قریال نصرانی  
حاکم سرب با هم کیشان خود اتفاق نموده چند صد هزار فوج جرار بر سر سلطان مراد کشید سلطان  
بتقابل شتافت با آنکه فوج سلطانی برابر ربع فوج نصاری هم نبود مگر سلطان متوکلا علی اندر  
در دل هراسنا و رده مقابل شد بایزید پسر سلطان مراد که با تمام فوج بر دشمن حمله نمود آنقدر  
مردمان کشته شدند که جویهای خون در میدان به جا روان شد قریال زنده اسیر گردید بقیه اسیر  
بحال تباه گشته فتح عظیم بتایید رب که هم نصیب سلطان مراد بعد از این فتح شگرف در میدان  
خواهید هر سو هزار هفتاد نفر کفار می کشید و کرامی کرد ناگاه کافر می زخمی که کشته گان افتاده بود  
و سلطان از برابر او گذشت شر آسا بر جوت و یک خنجر آبدار شکم سلطان درید و قورچیان آماج  
نیم جان را قیمه کردند و بهما بخا قریال را آورده گردن زدند سلطان مراد جان بحق تسلیم نمود بایزید  
نفس پدر را در شهر بر صده آورده دفن کرد عمر این پادشاه شصت و سه سال و مدت سلطنت  
چهل و پنج سال بود و این پادشاه بسیار دانشمند صاحب غم درست صوفی مشرب  
صوف پوش در ولایت سیرت عابد پر بهیزار و از شهر بر صده شهر آذر تته تنگگاه خود منتقل کرده می ماند

### بیان چهارم در ذکر سلطنت سلطان بایزید یلدرم

بعد مردن مراد بایزید تاج بر سر نهاد و برادرش یعقوب آهنگ منازعت در سر کرده فرصت  
می جست بایزید اطلاع یافته وقت نیم شب گشت من بعد بخارج سرب شتافت و نیمه وین  
و سکو ب را گرفت لادار والی سرب انجام کار بدیده خواهر خود را بعقد بایزید داده باج  
قبول کرده جان بسلامت برد و در همان ایام اندرون نیکو سوس و سپهر آن هر دو اتفاق نموده

هستند که جان بالالوغ پدر و جد خود را با مانویل پسر دیگر جان بالالوغ رابست آورده بر او رنگت قصری  
 پانصد جان بالالوغ خبر یافته پسر و نمیره را قید گرداندر و نیکوس و پسر و خفیه محمد مست بایزید بنیاد  
 نوشتند بایزید یغلاش بهر قسطنطینی رسید چون فوج قیصر در باطن شهر کشت و نیکوس فوج دلاستان  
 بایزید جان بالالوغ و مانویل را قید کرد و از اندرون نیکوس باج مقرر نموده بر تخت نشاند جان بالالوغ  
 و پسرش مانویل را قید خانه گزینخته نزد بایزید حاضر شدند و سوأترکانه یعنی چیزی که اندرون نیکوس  
 تعهد کرده بود و از ده هزار فوج در رکاب بایزید متعین نمودن اقرار کردند بایزید جان بالالوغ  
 را بر تخت نشاند و اندرون نیکوس و پسر او را گرفتار کرده در جزیره از جزائر دریای سفید محبوس کرد  
 والی سرب حسب خواست بایزید اجازت بنای مساجد و مدارس و سکونت اهل سلام در ملک خود  
 داد بایزید بیت المال را بسیار محافظت میکرد و حضرت در مصارف فوج صرف می کردند خواه  
 که از سنگان شهر از سر ز گرفته مساجد و مدارس کشور سرب بنا کنند نصاری شهر را این چنین  
 سامان جنگ فراچنگ آورده مستعد جدال شدند بایزید در غضب آمده جان بالالوغ را قتل  
 که برج و باروی شهر را از پا افکند جان بالالوغ از بایزید ترسیده شهر را حواله نمود بایزید  
 چند صد هزار دینار از آنجا گرفته در ملک والی سرب عمارات عالی ساخت و مسجد جامع در شهر سرب  
 بصرف از خطیر تعمیر کرد والی ایدن که متصل شهر را بود خائف شده دار الخلافه خود را حواله بایزید  
 ساخته بنای دوستی محکم کرده سکه و خطبه بایزید در قلمرو خویش جاری ساخت در شهر تیره سکونت  
 اختیار کرد بایزید ازین امور فراغت یافته مجدداً کوهت بتسخیر مالک نصاری بسته لشکر کشید و از  
 قیصر و م حسب عده و از ده هزار سپاه طلب کرد مانویل پسر جان بالالوغ با فوج حاضر شد  
 بایزید جزیره رودوس و غیره جزائر را در اسرع اوقات فتح کرد جان بالالوغ قلمه قسطنطینی را  
 استوار کرد و بسامان جنگی آراست بایزید خبر یافته نوشت که حصار شهر را منهدم کن و رندیت را  
 کو رخو اهم کرد جان مجبور شده حصار می که نو ساخته بود و سمار نمود و از همین ندمت و غم  
 در چند روز مرد مانویل خبر مردن دریافت بی اجازت بایزید قسطنطینی رفت بایزید خشم گرفته فوج



برای تسخیر قسطنطنیه فرستاد و فوج دیگر بکلیان بخار روانه ساخت سرداری علاءالدین نام فرصت  
 تیمور تاش اقیه کرده ایت حصیان افراشت بایزید بسبیل بخار بر سر او سخت و جمعیت را در تفرق کرد  
 علاءالدین باد و پسر خود در قید بایزید آمد بایزید هر دو پسر در قلعه بر حصه محبوس نمود و علاءالدین  
 را حواله تیمور تاش کرد و او بعد چند روز بی اذن بایزید او را کشت بایزید از انتظام خانگی خود بشت  
 عنان غریب برای تسخیر ملک معطوف کرد و بعب جنگهای فراوان کشور بهران الدین را بدست  
 و بر اکثر قلاع و بقاع نصاری استیلا یافت بعضی کسان از صوتش گریخته در سمرقند پیش  
 امیر تیمور گورکان قنند بایزید لشکر گران آراسته در ۹۰۰ نفری توجیه تسخیر قسطنطنیه قیصر  
 از پوپ دیگر شاهان نصاری مدح و ثبوت هشتاد هزار فوج بهداد آورد و سواد شهر نیکو بولی فیما بین  
 حرب صعب گردید آخر نسیم فتح بر پرچم اسلام و بایزید نصاری شکست فاحش خورد و در سمرقند  
 و تباہ حال گریخت ده هزار نصاری زنده اسیر شدند و بروی بایزید سرطانی شان از تن جدا گشتند  
 قیصر روم برای استمداد بامیر تیمور نوشت امیر تلفت نشد قیصر بخوکیه رسید بایزید صلح نمود  
 بایزید قرین تح و فیروز بی شهر بر حصه برگشت و بر چار بالش کامرانی شسته داد عیش و طرب داد  
 امیر تیمور گورکان قورمان ایران توران ایچی نزد بایزید فرستاد و احم جبار و الی عسراق را  
 که از امیر تیمور گریخته نزد بایزید پناه گرفته بود و طلب کرد و مخلصانه نوشت که شمار انضات شصتن  
 رو نیست نصاری در کمین دشمن جان و دین اند بایزید با ستاع این پیام بغایت خشمناک شد  
 و بسیار مکر و دوشست جواب نگاشت و کلیل انجاری از پیشش خود برد کرد و از حال نه شدن قیصر  
 خطی بنام امیر تیمور بامید استمداد آگاهی یافته بیستم خضبناک گشته بذات خود لشکر چار تیر بنهینید  
 کشید امیر تیمور بدین جواب ناصواب در یافتن بی حرمتی سفیر خود بجهت آمده با لشکر قورمان ترکان  
 شیه شکار برای حمایه بایزید و پراہ تمام یک سر و چند سرداران بایزید که در شیه سبواس معینند  
 همراه امیر تیمور گرفت جنگ عظیم گردید پسر بایزید و سرداران نامی او کشته شدند فتح و نصرت  
 نصیب امیر شد بایزید دریافت این سانحه بوشش با سخت متوشش گردیده می قسطنطنیه را

قوله بران الدین  
 همچنین  
 در قسطنطنیه  
 رتبه دین

گزاشته بمرعت تمام برای جنگ شتافت متصل قصبه انگور ملاقی عسکریین رونود نوزدهم ماه  
 ذی الحجه الحرام ششده هجری سپیده می که محرم منور از افق خاور سر بر آورد بایزید مانند دیوار  
 صفت سپاه در میدان کشید موسی و سلیمان و محمد و قیس و مصطفی هر پنج پسر خود را با سروران  
 جنگ آزموده در میمنه و میسر و قلب و جناح جاداد و خود با سپاه گزیده تیغ خون آشام علم کرد  
 و از جانب دیگر امیر تیمور صاحب قران بایلان توران و ایران مانند پست و سام و نریان  
 با گر زبای گران و تیرنهای سرافشان متوجه دشمن گشتی شد از باقم تا قریب شام جنگی روداد  
 که مثل آن پیر فلک کم دین بود آخر روز بر فوج بایزید شکست افتاد و برخی از سپاه با بایزید  
 از بیم جان رو بروی امیر سپر نهاد و بایزید سخت خود برگشته دید و بفرار نهاد پس سکندر خود  
 بایزید از پشت زمین بر زمین افتاد شخصی از سپاه امیر او را اسیر کرد و یک پسر او موسی نام نیز  
 دستگیر شد و پسر دیگر مصطفی نام کم شد شاید مقتول گردید باقی سپهر بحال خراب و دیده پر آب  
 با قصه محالک خود فرار کردند هر گاه بایزید را رو بروی امیر تیمور صاحب قران آوردند امیر تعظیماً  
 برخاست و برابر خود نشانده و بدجونی و مراعات گرد مال از چهره اش بر افشاند و حسن لال  
 موکل نمود که بایزید را راحت نظر بند دارد بایزید که مرد غیور و جوانین هزیمت و گرفتاری دلش  
 خون شد و از غم و غصه بعارضه بخار شد و مبتلا گردید هر چند مداوا میشد فائده نمی کرد آخر  
 چهاردهم ماه شعبان ششده هجری انتقال کرد امیر تیمور پسرش موسی را که همراه پدر نظر بند می ماند  
 نعش بایزید حواله نموده رخصت کرد موسی صندوق نعش همراه گرفته در شهر جرد رسید و نعش  
 و بعضی نبشته اند که امیر تیمور بایزید را در پنجه آهن بند کرده معذب کرد بایزید خود را گشت قائم  
 فضائل پناه محمد بن خاوند شاه در روضه الصفا می نویسد که بایزید یلدرم به مرض خناق  
 ضیق النفس در بلده آق شهر انتقال کرد پسرش موسی در پهلوی مزانشین محمد نعش را در زمین  
 امانت سپرد امیر تیمور با استماع این واقعه تا سفت کرد چیهی خواست که تمام دیار روم را بخمر کرده  
 بایزید را ملک و تاج و نگین بخشیده رخصت کند از پسرش موسی را یکصد سب باد بیا با سب



و یراق و یرلخ آل تمغا و خلعت گران بها و ترکش و کمان و شمشیر مرصع و غیره داده حکم فرمود  
که نقش بایزید را در محضه بآیین شاهان کشور خود برد موسی خصمت شده جنازه پد را در شهر بر حوضه و دفن

### بیان پنجم در ذکر سلطنت محمد خان اول

هرگاه بایزید در قید امیر تیمور در آمد پس آن او گزینخته در کشور خود آمدند و با هم جدال و قتال نمودند  
که تفصیل آن را جداگانه کتاب می باید با بجمله تا یازده سال خانه جنگی و قتل و نهب و دلال عثمان  
بر پاماند آخر سلیمان از دست سپاه نیگ چری که رئیس نیرسلان قوم را ترسیده بود  
کشته شد موسی برای خوخواهی برادر کمبسته بسیار نیگ چری را زنده گرفتار کرده در آتش  
آخر در آتش بچری محمد برادر خود موسی را قتل کرده بر سر یر سلطنت نشست و بظبط و ربط همت  
مالی و ملکی متوجه شد و با سلاطین فنجنگ و یونان دوستانه راه و رسم نامه و پیام جاری کرد  
حاکم قرمان که دشمن بایزید بود فرصت یافته بر شهر بر حصه تاخته قبر بایزید را کا ویده از آتش سوخت  
محمد خان برای اطفای نائره فساد عنان عزیمت معطوف کرده دشمن را بهزیمت داد و مصطفی بیگ  
پسر حاکم قرمان گرفتار گردید هرگاه رو بر محمد خان آمد یک کبوتر زربجه بخود محاذی سپین نهاد  
کرد و از سلطان محمد خان کلمات معذرت جز بآیان آورده دست بر سینه نهاده گفت که قسم  
بخدای تعالی که تا این روح و جسد منست با سلطان خیانت نخواهم کرد محمد خان نیز قسم شرعی  
بر زبان آورده عفو و تقصیرات نمود و رخصت کرد مصطفی بیگ همینکه بیرون قصر شاهی شد  
کبوتر از جبهه بر آورده کشت و در دم بیرون شهر شتافت و کله گوسفندان شاهی را خارت نمود  
خبر سلطان رسید سواران تعاقب کرده باز دستگیر نموده رو بروی سلطان آوردند سلطان  
فرمود که اگر مثل تو عهد شکن کمینه خور اعقاب کنم در شرف من نقص رومی دهد چه من ترا امان  
داده ام اگر تو از سوگند خود برگشتی لائق شان جالی من نیست که منم برگردم برو که همان بخشی تو  
کرده ام و در همین ایام شخصی سر بشویش بر داشت و گفت که من مصطفی پسر بایزید ام که در جنگ  
امیر تیمور رو پوشش شده بودم سلطان بر سر او لشکر کشید آنکس شکست خورده پیش یکی از

عمل قیصر روم پناه گرفت محمد خان از عامل قیصر طلب کرد و اوجواب داد که بدون اجازت قیصر  
 نخواهم داد ما نویل قیصر روم نامه بسططان نوشت که هر کس بر رگه سلاطین پناه می گیرد او را کین  
 نمیدهند الا من عهد میکنم که او را در قید خواهیم داشت تا بمیرد سلطان قبول کرد و برای او تنخواه مقرر  
 فرمود و قانع جنگهای این پادشاه بسیار اند که شرح آن موجب طول می شود لهذا آنچه ضرورت  
 بقلم آمد این پادشاه تخته گاه خویش در شهر ادرنه مقرر کرده بود و همین پادشاه موجود هرات جنگی  
 و سپاه دریا و توپخانه در آل عثمان است در ساله بجزی برض اسهال و موی انتقال کرد و هرگاه  
 از شدت مرض آثار مات دید مراد خان پسر خود را که در شهر ارماسیا بود طلب کرد و پیش از رسیدن  
 مرد و زرامرگ او را پنهان داشتند بعد چهل و یک روز و میکه مراد خان رسیده بر تخت نشست  
 خبر وفات سلطان محمد قاشش در این پادشاه بسیار مساجد در کشور سلطانی یادگار است  
 آدم ذکی العقل شدید البیاض سیاه چشم عریض الخواص فیض الجبهه بلند بینی عریض الصدر  
 دراز دست مستقیم الاعمال عادل مزاج کرم صفت صادق الموده بی کینه بود و امور قضا  
 و تو مزک و احتشام را بغایت پسند میکرد و ظروف طلا و نقره ساخته بر شیلان کشید علما  
 گفتند که در او انی ذمب و فتنه خور دن و آشامیدن درست نیست سلطان بر رسم کفاره  
 سه روز الاون نعمت در آن ظروف بقره اطعام نمود از مشایخ صوفیه بسیار ربطی داشت و مریدانه خدمت میکرد  
 و این اول کسی که دزال عثمان که برای شریف کله عظمه های زر سالانه مقرر کرد تا محتاجان آنجا بهره و بار  
 شدند

### بیان ششم در ذکر سلطان مراد خان ثانی

بعد وفات محمد خان مراد ثانی که در ساله بجزی مطابق سنه ۳۳۰ هجری مسیحی بوجود آمده بود و بر اورنگ  
 خسروانی جلوس نمود ما نویل قیصر روم نامه نوشت که پسر خود را بطور زمین نزن برسان ورنه  
 پسر بایزید پسر مراد مصطفی نام را که نزد من محبوب است را بخواهم کرد مراد ثانی قبول نکرد و قیصر  
 را از قید رها کرده ده چهار جنگی با فوج داده بر سر مراد ثانی فرستاد مصطفی بر شهر کالی مجولی استیلا  
 یافت مراد ثانی بسر کردگی بایزید پاشا سی هزار سپاه برای مقابله فرستاد مصطفی فوج مراد ثانی

را شکست داده بایزید پاشا را گشت قیصر از مصطفی شمر کالی بولی را طلب کرد و انداد قیصر از  
 کرده خویش در لیش گردید مراد ثانی خود با فوج گران روان شد هرگاه اردوی سلطانی متصل بده  
 کالی بولی رسید اکثر لشکر مصطفی با سلطان مراد پیوست مصطفی دست پاچه شده از کالی بولی  
 گریخت بعضی نوکران او در راه کشته مراد ثانی با مراد برگشت با صد هزار فوج جزایق سطنینیه  
 رسیده غنیمت بر قشون خود معاف و مباح کرد سطنینیه فتح شد لیکن قیصر عاجز آمده جزیه  
 قبول کرد مراد ثانی صلح نموده کوس مراجعت کوفت و قیصر بعد چند ماه عکین بقرصلی خود شتافت  
 مراد ثانی باز لشکر آرمش برای جهاد روان شد و از تلمیذ آلهی بسیار شهرهای کناره بحر اسود را  
 گرفت که تفصیل بسیار است و بر بلغار لشکر جرار کشید در آن سرزمین لشکر سلطانی شکست یافت  
 بست هزار سپاه شاهي ضائع شد باز مراد ثانی بهر کردگی شهاب الدین پاشا هشتاد هزار فوج  
 برای شیر بلغار فرستاد والی بلغار جنگیده غالب آمد و شهاب را با پایانصد کس گرفتار کرد مراد ثانی  
 بار سوم باز لشکر کشید و شکست خورد آخر بده ده سال صلح نمود و پسر خود محمد خان را که چهارده  
 ساله بود بجای خود نشاند و بیا و خدا گوشه نشین شد والی بلغار دریافت همه شکنی ساخته لشکر کشید  
 بر او و بجرا جنگ عظیم گردید و صد و چهل و پنج هزارات جنگی مراد ثانی را در دریا با تش توپ  
 و تفنگ سوخت و در خشکی نیز غالب آمده بسیار بلدان سلطان را گرفت سرداران لشکر  
 مراد ثانی را از وضو محو برداشتند و بنحقی یعنی حکم خاص ادر میدان افراشتند مراد با چهل هزار  
 سپاه مقابله دشمن کرد و عهد نامه والی بلغار را بر فوک سنان بسته مقدم نمود شاه بلغار  
 فوج سلطانی را بهزیمت داده جلور برز تا خیمه مراد ثانی رسید مراد قصد گریز کرد سرداران  
 شیردل عنان اسب گرفتند در این اثنا شاه بلغار رد و برو شد مراد ثانی که در فن تیر انداز  
 آرسش وقت بود چنان تیر زد که از پشت او بدر رفت شاه بلغار بیجان شده  
 از پشت اسب بر زمین افتاد و چوپان سر او را بریدند لشکر او هراسان شد  
 بگریخت مراد ثانی بفتح و کامرانی بدر سلطنت برگشت و بر سر حشمت و اقبال نشست  
 و در هشتاد و هجری مطابق سنه ۱۱۸۴ مسیحی ماه شیطا با جل موعد و انجهان فانی انتقال نمود

صل  
 آرمش نام  
 تیر انداز توپ  
 سنه چهارم  
 فتح خود بجای آورد  
 و قهرت را بازی  
 او در شاهانه  
 در وقت الضنا  
 و قهرت را بازی  
 و قهرت را بازی

## بیان هفتم در ذکر سلطنت ابوالمعانی سلطان محمد خان ثانی

این پادشاه پسر سلطان مراد ثانی است <sup>۱۵۴۲</sup> که سی و شش سالگی در شهر لورنته پیدا شد و وقت وفات پدر خود در شهر مونیو بود و خبر حلت پدرش نیده به سرعت تمام رسیده <sup>۱۵۵۵</sup> ششمین بھری برای پسرش بود بر سریر جهان داری متکمن شد قیصر قسطنطنیه نفقه برادرش مسمی ارخان که نزد او محفوظ بود طلب نمود و تهدید آن نوشت که اگر در فرستادن در ماهه او توقف خواهد شد او را رها خواهم کرد و بدین این نامه محمد خان ثانی غضبناک گردیده بر تمامی قسطنطنیه که جهاد بست و در بلده او نیت هیچ جیوش فرمان داد و صد ها توپهای اژدها پیکر که گوله آن تانک دو میل رود و در مدت قلیل هرگاه اسباب و آلات قلعه کشائی فراهم کرد در ساعت سعد کوچ فرمود و قیصر روم ایم براطوس قسطنطینی و اتی قسطنطنیه نیز سامان جدال و قتال همیاساخته ایلیچیان نزد سلاطین نصاری فرستاده انداد و حجت پاپ مرشد نصاری و دیگر ملوک بنی اصفی قوچها برای مدد فرستادند محمد خان ثانی یاد و لک و پنجاه هزار عسکر جزار و صد ها توپهای آتش بار اول ماه نیسان <sup>۱۵۵۳</sup> که سی و هفت سالگی قسطنطنیه رسیده خپام فیروزی احتشام نصب کرده بضرپ توپهای رعد خروشن زلزله در گوش ساکنان انداخت و بسیا رجهازات جنگی از طرف دریا گماشته درفش جهاد افراخت شب و روز تا پنجاه روز فیما بین جنگ توپ و تفنگ برپا بود چار برج قلعه خراب شد و جای فویل سوراخ گردید بخت و نهم ماه ایار <sup>۱۵۵۳</sup> که سی و هشت سالگی برابریستم ماه جمادی الاول <sup>۱۵۵۵</sup> ششمین بھری فوج شاهی یورش نمود و شتر عظیم برپا شد نصاری تن برگ داده یکدگر را وداع کردند و جنگ پیوستند قسطنطین و کنیسه ایاصوفیه که حالا جانش است بصد یاس اشک ریز رفته و دای کنیسه کرد و ابواب شور شهر متقل نموده کلیدها را در دریا انداخت جنود اسلام کمال بهادری تا فویل رسیده از رخنه داخل شهر شدند و قتل عام بازوی شیاعت افراختند قسطنطین ایم براطوس رخت شاهی را از تن خود برکت تا کسی او را نشناسد و گرفتار کنند انگاه تیغ بکف مردانه در صفوف شکر سلطانی آمد و از دست سپاه

نیکو چری مقتول شد محمد خان بشوکت تمام و مطلاق مالاکلام داخل شهر گردیده سرقصر را  
 بر نوک نیزه بلند کرده در تمام شهر گردانید و جمله اولاد و احفاد قصر را بی دریغ زیر دم تیغ کش  
 سه روز قتل و نهب در تمام شهر آن درجه شد که تفصیلش بسیارست روز چهارم رعایا امان  
 یافت و برای مرمت شکست و بیخت حصار و دیگر عمارات حکم شد کنایس بزرگ مساجد اسلام  
 گردیدند و بعضی برای نصاری گردشته شدند و بر قوم اروام موافق نذهب شان بطریق  
 مقرر گشت و حصای بطریق حسیب ستور قدیم قیصره با و عطا گردید این شهر از وقتیکه قسطنطین  
 اکبر بنا نهاد تا این واقعه بخت و نه مرتبه محصور شد و هفت بار مفتوح گشت **فنا** شده  
 در تاریخ مجد و لیه تالیف منشی خادم علی نوشته است که قسطنطین المومنون باسلام بول از  
 مکه عظمه ۳۳۳ میل فاصله دارد و قیصره روم اول کش فلاسفه داشتند بعد طلوع حضرت عیسی  
 نذهب عیسوی قبول کرده نصرانی شدند و در تمام شان نصاری بنظر شاهنشاه بودند فقط  
 بعد این فتح حسین سلطان محمد خان فتح نامجات بنام والی مصر و شریف مکه و شاه ایران  
 نوشت و خراج بر نصاری مقرر گرد و مسجد جامع که مسجد ایوب مشهورست بنا نهاد هرگاه  
 تعمیر با تمام رسید و وجهه سلطان رفت و نماز گذارد شیخ الاسلام قاضی القضاة  
 شیخ شمس الدین شمشیر در کمر شاه بست از آن روز در آل عثمان رسم شد که هر پادشاه که بخت  
 جلوس میکند در آن مسجد روز جمعه می رود و شیخ الاسلام وقت شمشیر در کمر می بندد  
 بعد این ضبط و ربط انتظام مالی و ملکی سلطان قلعه بغراد را بیک لک و پنججاه هزار سپاه  
 و سیصد ضرب توپ محاصره کرد و محاصره امتداد کشید و روزی سلطان زخم خفیف بهم  
 برداشت آخر دست از محاصره برداشته به آذرنته برگشت باز دم رخت کرده بجهانگیری  
 متوجه شد و در چند سال بسیار بلدان یونان و تسلیم حرب و طراب زون و ولایت  
 سینوب و جزیره نسوسنه و کشور صقالیه و بلاد اکرینو و دیگر بلاد که شرح و بیان آنرا کتاب  
 کلان در کارت منقوش نمود و در شصت و هجری برابر شصت و هجری مسیحی صد هزار سپاه همراه شمشیر

سال دانی مامور به  
 عمارت قصر و مسجد ایوب  
 بنایین قصر و مسجد ایوب  
 البانیان اناصاری که در کشتی و قتل  
 گردیدند و قسطنطین در آن  
 قیصره و مجلس گرفت که این شهر  
 یعنی نوبخت نادان است که  
 ایوب را در بنیاد فتن ساختند  
 که هرگاه خواهد رفت نصاری  
 که ایوب را در بنیاد فتن ساختند  
 این شهر بنشیند و در مجلس گرفت  
 قیصره و مجلس گرفت که این شهر  
 ملک شام و قیصره و مجلس گرفت  
 ایوب را در بنیاد فتن ساختند  
 صدای قراک را بنیاد فتن ساختند  
 که این شهر بنشیند و در مجلس گرفت  
 ایوب را در بنیاد فتن ساختند  
 در آنجا مسجدی عالی تعمیر کرد  
 ایوب نام زد نمود فقط  
 محمد عباس خلد

که از عزیزان قیصر مقتول بود بر جزیره رودس فرستاد لشکر سلطانی تا سه ماه محاصره جزیره کرد چون مفتوح نگشت برگشت من بعد سلطان نجیح وزرا و اهر احکم فرمود که دو لشکر بزرگ یکی برای تسخیر جزیره قبرس و دیگر برای ایران فراهم شود هنوز این سپاه و سامان آن جمع نشده بود که سلطان بیمار شد و در بلده آژن گزید در ماه جمادی الاولی سنه ۸۶۶ هجری موافق سنه ۱۴۶۱ مسیحی سی و یک سال جهاندار می گزیده بهر بخواه و دو سال ملک بقارای گزیدین پادشاه یلاد و وزده پادشاه را گرفت و از دو صد زیاده قلای و بقاع را فتح نمود که تفصیل وقایع آن از قریب کلاهی باقی مرقوم است از قدر اندازنی بدل و دو علمای بسیار عزت می نمودند هم بهر از علم داشت و سپهر بزرگ و جیش نام نهاد

### بیان ششم در ذکر سلطنت بایزید ثانی

بعد وفات محمد خان و زیر او محمد پاشا خواست که جمشید پسر کوچک سلطان را بر تخت نشاند سپاه نیک چری و زیر اگشتند و اسحق پاشا را بجای او منصوب نمودند بایزید باچار هزار سوار تیز رقابستیل بلغارا شهر را رسیده بر او رنگ قیصری تمکن شد جمشید که در آن شهر بگری از کتم عدم شهرستان وجود خرامیده بود و گرتخته در فواحی شهر بر صده علم بغاوت انفرشت بایزید برای تادیب برادر لشکر فرستاد مقابل و مقاتله روداد فوج سلطانی مغلوب گردید بایزید خود روان شد و جنگی جمشید شکست یافته فرار ساخت در انتهای راه قوم ترکمان لباک و سلاح او را گرفتن جمشید بحال خراب و دیده پر آب سمت مصر شتافت قاید بیگ شاه قوم چرس او را احترام نموده نزد خود جاداد و ترکمانان رخت و سلاح او را نزد بایزید هدیه بردند و طالب انعام و اکرام شدند بایزید حکم داد که در اسلام بول حاضر شود آنجا انعام معقول خواهد داد گروه ترکمان بامید فراوان روان شدند هرگاه قسطنطنیه رسیدند جلادان بحکم سلطان بر دار کشیدند بایزید گفت که اینست سترای غلامان نمک حرام که بر آقایان خود دست نهاد در از کندن جمشید بعد چار ماه از نزد قاید بیگ بکلیه خطیه رفت بعد ادای حجه الاسلام بایزید سامان نمیا نمود بایزید نامه نوشت که با مراکتی ملک و نصیب من بود تو چرا مقابله را داده ای میکنی



جم جواب داد که تو بر همه رحمت اوقات بفراغت بسز می کنی پس من چه اسر خود را بر خوارانم آخر نمایان  
 بار دیگر جنگ گردید جم هنریت یافت به شهر طاش ایلی گوشت بایزید باز نامه برای صلح نوشت  
 جم پاره ملک طلب کرد بایزید جواب فرستاد که خطبه در میان دو خطیب تقسیم نمیشود جم بطرف  
 جزیره رودس شتافت قوم صقالیه بحایت او کمر بستند بایزید نامه بحاکم رودس نگاشت  
 که برادر من را گرفتار کرده بمن سپار و باج بدرگاه من برسان حاکم رودس قبول نکرد و جمشید  
 بخوف بایزید شهر بجزش علاقه ایتالیه فرستاد جمشید از اینجا بهم دل برداشت به شهر بجزش  
 علاقه فرستاد و از اینجا بشهر دیگر همچنان بهفت سال گردید آخر شاه فرستیدس او را قید کرد بعد  
 سئوئیس ایم بر اطوس پادشاه فرانس نزد پاپ شستیسوس نام جمشید رسیده حال تباه خود نمود  
 پاپ با احترام نزد خود داشت هرگاه پاپ مذکور مرد بجای او پاپ اسکندر ششم شست با اثر  
 برای او زعفر فرستاد و نوشت که شراینکس را از من دفع کن ای پپی بایزید که زر برای پاپ  
 از اسلام بول می برد در شهر انکونا علاقه ایتالیه رسیده در دست جوئیانوس حاکم آنجا  
 که دشمن پاپ بود گرفتار شد زر بغارت رفت پاپ بایزید را خبر کرد بایزید بار دیگر پادان  
 زر موعود و عده نمود پاپ بطبع زر جمشید را نه مرداد بایزید در عهد سلطنت خود بسیار جنگ نمود  
 چندین شهر را کشود سالی برای جنگ بلکه از نوط می رفت در اثنای افقیری برابر آمده خوا  
 که از منجر بکشد سپاه سلطانی بهجوم آوردند و او را پاره پاره کردند از آن روز دستور شد که آدم  
 سلاح بند قریب سلطان نزد و در سنه ۹۳۰ در بلاد بولونیا جنگ کرده ده هزار انصاری را  
 اسیر ساخت و ملک بولونیا را بسیار تاراج کرد و در سنه ۱۵۰۹ مسیح چهاردهم ماه ایلول در قسطنطنیه  
 زلزله آمد یک هزار هفتاد خانه و یکصد و نه مسبی و یک پاره قصر قصر افتاد و تا چهل و پنج روز زلزله  
 بار بار عود می کرد بعد سلطان پانزده هزار اسب و مرد و رگماشته بیوت و مساجد منهدم  
 درست کرد و در سنه ۱۵۱۱ مسیح برابر سنه هجری برض نقرس بایزید انتقال کرد عمر این پادشاه  
 شصت و هفت سال و مدت سلطنت سی و دو سال و این قیصر مجسم قوی المیکل سیاه کیش

لطیف و ظریف ادیب و لیبیب عابد بر نیز گار تیر انداز تا مدرا ناظم نافرین بود و هر سال از خطیب که محفل ابراهیم

## بیان نهم در ذکر سلطنت سلطان سلیم خان

بعد استقرار شدن بایزید پسرین سلیم خان بر تخت نشست این پادشاه در سال سی و ششم هجری  
 بوجود آمده بود بعد جلوس برادرزاده اش علاءالدین نام در شهر بر صمد باغی شد سلیم پسر خود سلیمان را  
 ولیعهد کرده با هفتاد هزار سپاه برای دفع او شتافت و یکصد و بیست و پنج هزار جنگی از راه دریای سر  
 برادرزاده فرستاد احمد پدر علاءالدین در شهر ماسیا نیز بغاوت اختیار کرد و مصطفی برادرش  
 شریک و وزیر احمد شد سلیم در راه خبر یافت که زنان مصطفی نزد او میر و نند سواران برای گرفتار  
 شان دو انید احمد خبر یافت بر سر سواران تاخته متفرق کرد و زنان را از آفت - بانیید سلیم  
 سردار انرا با خود متفق نموده تین مصطفی را تملی داده بدست او رده گوی او فشرده بیجان کرد  
 من بعد بسیار ارم او و ز را و تمام برادران و برادر زادگان را بصدی رحی و قساوت قتلیمی  
 بانواع ظلم و جور گشت سوای شاه اسمعیل صفوی جمله سلاطین عصر تنیت نامها نکاشتند و بدرگاه  
 او تحف و هدایا فرستادند سلیم نهایت متعصب بپستی حنفی المذهب بود و با فرقه شیعه عداوت  
 قلبی داشت بدیکه در کشور خود هرگاه خبری یافت که فذان شیعی است بی توقف او را قتل میکرد  
 باین پنج زیاده از چهل هزار آدم را قید کرد و عقوبت نمود و علمای عهد او قوی نوشتند که  
 قتل نمودن شیعی ثواب بزرگست شاه اسمعیل بر سلیم خان خروج کرد و مراد خان یک از  
 سلیم که نر شاه اسمعیل که بخت پناه گرفته بود نیز همراه شد سلیم خان خط نوشت و از راه استرا  
 برای اسمعیل عصا و مسواک و چادر بدین فرستاد اسمعیل جواب تم و دو یک حقه طلا پرازاغیون فرستاد  
 سلیم خان بغضب آمده ایچی را گردن زد و با یکصد و چهل هزار سپاه و شصت هزار شتر محمود  
 اسباب آلات جنگ با بران رونما و اسمعیل طاقت مقاومت در خود ندیده چند منزل ملک  
 خرد را سوخت تا گاه و آذوقه پیش میسر نشود لشکر سلیم ازین وجه بسیار تکلیف کشید حمدان پاشا  
 از سلیم شکایت کرد که درین ملک نقصان سپاه بسیار شد سلیم بغضب آمده حمدان اگر درین



و نزد سیمیل لباس رخ نان فرستاد سیمیل با آنکه قوت مقابله نداشت رو بفرستاد و در غنای ماه رجب  
 سنه هجری بین الفرقین جنگ عظیم گردید سیمیل در عین معرکه زخم برداشته از پشت اسب افتاد  
 سواران سلیم دور او شدند سواری از ایران بکمال دلاوری رسیده اسب خود داد و سیمیل خست  
 و بر توش نشست و مردانه از حلقه سواران رومی بدر رفت و آن سوار در آنجا کشته شد  
 سیمیل گزخته به تبریز رفت سلیم برخام سیمیل تاخته تاراج کرد و یک زن شبستان سیمیل را  
 که در شیه یافت گرفتار ساخت و از مردم ایران هر که ریافت قتل کرد و جانب تبریز عنان برداشت  
 مرزا بدیع الزمان از اولاد امیر تیمور گورکان بملاقات سلیم خان آمد سلیم بغزت و اکرام ملاقات کرد  
 و اموال سیمیل هر قدر در تبریز ریافت ضبط کرد سیمیل ناچار شده بدیه فرستاده زن را بازخواست  
 سلیم از کمال تعصب ندیدی که مرد و ماغش پیچیده بود و کیل راقید کرد و زن را بیک سپاهی خود  
 جعفر چلبی نام حواله کرد و سیمیل خبر یافته از کمال غصه جان داد سلیم خان از ایران برگشته بشهر اسپهان  
 و در سنه هجری از اینجا بشهر کو باخ رو نهاد و لشکر بر علاءالدوله سردار ترکمان فرستاد و سینان  
 افسر لشکر قیصر علاءالدوله را کشته سر او نزد سلطان فرستاد سلیم خان برای عبرت پیش غریزه مصر  
 مرسل نمود ناگاه خبر رسید که قسطنطنیه قوم نیک چری خایه صدر عظیم را تاراج کرده سر بشورش  
 برداشته اند سلیم زود بسلام بول شتافته مجرمین را قتل کرد و بعد بر دیار بکرو واردین و سنجاب  
 و موصول و غیره بلاد لشکر کشیده قریب فتح و ظفر شد و در سنه هجری از قاضی و والی مصر ناخوش  
 شده برای استیصال او برآمد بغل بیگ و کیل عزیز مصر حاضر شد سلیم خان حکم بکشتن او کرد و بپاشا  
 شفاعت نمود سلیم از سرخون در گذشته ریش تراشیده بر خر خارششی سوار کرده شهر بدرخت  
 عزیز باوراک این حال برای محاربه استقبال نمود چون بیرشتاد ساله بود در عین معرکه از بالا  
 جدا شده کشته شد سلیم فتحیاب گشته حلب و حمص و دمشق و شام را مسخر نموده در اینجا چارپایه افتاد  
 کرده از امرای عرب ملاقات ساخته بکوه لبنان رفته زیارت مقامات متبرک حاصل کرد و در دمشق  
 جامع امویہ دید خطیب را خلعت پنجاه هزار قرین بخشید این بسی بسیار کلان است در طول

صلح  
 جامع دمشق  
 و بیستین  
 عهد الملک  
 خلیفه ششم  
 از سنه  
 ساخته است  
 جامع

پانصد و پنجاه قدم و در عرض یکصد و پنجاه قدم بنی برستونهای سیاقی و رخام مختلف اللوان  
 در آسمان آوشش صد قندیل در سلسلههای طلا و نقره آویخته بود و در راه رمضان و از ده هزار  
 قندیل در آن سجد روشن میشد چار محراب چار امام اهل سنت و جماعت نوحیه مد مکرمه ساخته  
 نیز موجود است و سه مناره بسیار بلند دارد و هفتاد و پنج نفر مؤمن معین بودند و در تعمیر این عمارت  
 عالی ثلثه الف الف دینار صرف آمده سپس این فتوحات نامه بنام طومان که بعد قانصو  
 عزیز مصر شده بود برای اطاعت خود نوشت طومان وکیل سلیم را کشته صفت جدل در نوا  
 شهر غزه آرست فوج رومی غالب مد شهر غزه را کشته از راه دشت سمت مصر روان شد حسین پاشا  
 بسبب خرابی راه منع کرد سلیم برهم شده حسین را قتل نمود و ۲۰۰۰۰ نفری بجز بصری فیما بین طومان  
 و سلیم محاربه عظیم گردید در نبرد اول سیدنان پاشا افسر سپاه رومی مقتول گشت آخر بعد چند  
 جنگ بر مصر فتح میسر شد مردمان مصر شهر خالی نموده گریختند سلیم خان امان داده طلب کرد  
 هرگاه در امان خود آمدند عهد شکنی کرده هشتاد هزار مصری را گردن زد و طومان شکریکن  
 از تبر عرب جمع کرده بمقابله آمد و سلیم شکست داده مصر را باز گرفت سلیم برای صلاح مصطفی پاشا  
 را نزد طومان روانه کرد و طومان مصطفی را کشته رزم آرا گردیده از شکری سلیم بهریت یافت  
 و پیش یکی از سرداران چو از خود شتافت آن سردار او را گرفته حواله سلیم ساخت سلیم فی القور  
 سر از تن او جدا کرد بعد ازین واقعه ۹۲۰ هجری سلیم خان قسطنطنیه مراجعت کرد و یکصد و پنجاه  
 جهاز جنگی ساخت شصت هزار سپاه جدید نوکر نهاد ششم شوال ۹۲۰ هجری نه سال سلطنت کرد و طعم پنجاه چار  
 باجل خود در گذشت این پادشاه دراز قد کوتاه پانزگ جبه سرخ رنگ رگ چشم غرضب و ریش خولیش  
 می ترشید و بصید افکنی شغفت نام داشت و شعر هم میگفت اشعار فارسی عربی و ترکی او در دیار روم معروف

### بیان دهم در ذکر سلطنت سلطان سلیمان خان

بعد مردن سلیم سلیمان پنجم شصت و دو سال در عهد این پادشاه بسیار حشمت شوکت آل عثمان پادشاه  
 سیزده بار بذات خود جنگ نمود و در کشور خود بسیار عمارات تعمیر کرد و در مدت سلطنت چهل و شش

کارهای بزرگ را سرانجام داد و نخستین قلعه بلغراد را بذات خود فتح کرد و بمقر خلافت برگشت بعده رؤ  
سپهراوردند باز از فرنیس و دیگر نصاری بارها جنگیده اکثر فتح یا بگشت ابراهیم پاشا شوهر خواهر  
سلیمان بیکم سلطانی شکریه نصاری کشید و زیاده از دو لک نفرانی را کشته و یک لک را  
اسیر کرده برگشت و خزانده شاه را از زر و جواهر و ثمنه گران بها پر ساخت باز بر نصاری شت  
بست و پنجاه هزار نفر نصاری آورد و بر ابرخیمه سلطان مثل برج چید و این مهم عظیم را در هفت ماه  
انجام داد و شش گشت از عیسایان چند انکه از روی نیاز عیسی اندر آسمان امان پیغمبر گرفت و در  
سال هجری ماه شعبان اهل حلب قاضی را در جامع مسی کشیدند شاه خبر یافته هفت مفسدین را  
گرفته قصاص کرد و درین سال شاه منسا ایلی فرستاد و بعضی امور نامرضی نوشت سلیمان برهم نشد  
نه ماه وکیل را قید کرده رخصت کرد و گفت که بشاه خود بگو که من خود آمده جواب سوالات تو میدهم  
و در همان ایام دهم ماه ایار ۹۳۲ مسیحی با یک لک و پنجاه هزار سپاه و سیصد ضرب توپ متوجه  
کشور منسا شد در اثنای راه قریب یک دریا باران بارید آب دریا بطغیانی آمد بسیار خیمه  
و سپاه خراب گشت آخر بعد دو روز از آن تکلیف نجات یافته پیشتر قدم برداشت شاه موگاز  
برای ملاقات آمد سلیمان جانب چپ برگرسی نشاند به بریانی گفتگو کرده خلعت گران بها  
و سه راس اسب بازمینهای مرصع داده رخصت نموده جانب بلده بود و گرسی رونما دشتا بود و گرسی  
که لازم ار شد بسیار نصاری علف تیغ شدند و آن ملک داخل کشور سلطانی گردید آخرین  
سال سلطان بفتح ظفر جمعیت کرده بکمال گرد و فرا با سلام بول آمد و در ۹۳۳ هجری شاه  
فرنیس نامه نوشت و از اعدای خود شکایت کرد در ماه ربیع الثانی سنه مذکور جواب تحریر شد  
باز در ۹۳۳ هجری ماه محرم شاه فرنیس خط نوشت فرنیس نصاری که در بیت المقدس بود  
طلب کرد سلیمان بجواب رقم زد که از مدت دراز کنیسه مسیحی اهل اسلام است اکنون کنیسه بنو  
و این مقدمه دین و مذہب است اگر مال و جا گیر طلب می گردید بشما می دادم و در نو زد بهم  
ماه رمضان المبارک سنه مذکور با دو لک سپاه اقسطنطنیه آمده متوجه بلاد سرب شد

و ۱۴ قلعہ را گرفت و بشوکت تمام شهر بلغراد رسیده سپاہ را انعام داده و در ۹۴۱ هجری بہت عجم  
 متوجہ گشت بغداد را گرفت و مقبرہ ابوحنیفہ را از سر نو تعمیر کرد و تا شهر تبریز کوچ کوچ رفتہ رود  
 بالکامی خود نہادہ داخل قسطنطنیہ شدہ ابرہیم پاشا وزیر خود را بکدام جرم کشتہ خیرالدین پاشا  
 را خلعت وزارت داد خیرالدین در ۹۴۲ مسیحی شہر تونس را گرفت باز شاہ تونس بہرہ شاہ  
 اسپین کشور خود بدست آورد و در ۹۴۳ مسیحی سلیمان بہرزم ملک گیری سوار شد خیرالدین  
 را نیز با فوج دریا موج جدا رخصت کردہ برای تسخیر ممالک نصاری حکم فرمود او بہت و بیخ بیزہ  
 از جزائر بتادقہ گرفت و سلیمان نیز بسیار شہر و قصبہ و قریہ را شامل ملک خود نمود کہ شرح آن  
 کتاب دیگری باید و در ۹۴۴ مسیحی سلیمان بملک عجم رو آورد در اثنای راه اپنی علاء الدین شاہ  
 ہندوستان رسید و نامہ پادشاہ خود حوالہ کرد و بعد چند روز جواب گرفتہ برگشت سلیمان  
 لشکر عجم و چار شد وقت شب عثمان پاشا در روم چند سہ را خان بستہ و فوج ایران  
 سر داد از غوغای غراب ایرانیان استند کہ فوج روم شب خون زد با خود با جنگیدند و بسیار  
 کشتہ شدند سلیمان را این جیل عثمانی پسند آمد شاہ شد و حکومت حلب عطا فرمود و باشتی  
 برگشت و در ۹۴۵ مسیحی مصطفیٰ پسر سلیمان بغاوت اختیار کرد و سلیمان بقتل او فرمان داد  
 و در ۹۴۶ مسیحی مسیحی سلیمان بناکر و در ہمین سال نامہ شاہ عجم آمد و جواب رفت و بایزید  
 پسر روم سلیمان راہ بغاوت پیمودہ با پدر جنگیدہ ہزیمت یافتہ ۹۴۷ ہجری بملک عجم رفت  
 شاہ طہماسپ صفوی خسرو ایران بسیار احترام و عزت بایزید کرد و سلیمان خفیہ بعضی متحدین  
 خود را با نامہ نزد شاہ طہماسپ صفوی فرستادہ نوشت کہ پسر مرا حوالہ نوکران من کنید شاہ  
 صفوی حوالہ نمود آنما بایزید و چار پسر او را کشتند سلیمان از خسرو ایران کمال خشنود شدہ  
 خطی بالقاب بزرگ دوستانہ نوشت و چار صد ہزار دینار فرستاد القابیکہ خوندار روم  
 بداری ایران و داری ایران بخوندار نوشت و تازی زبان باین مضمون بہت عظمت  
 بہر طلعت ماہ رفعت بہرام بہیت خسرو نجابت دارا و رایت مشتری سعادت مطلع صداقت

صاحب تیغ قریبون را در مالک افسر کتباد فروغ کوکب عواطف شریفه جامع مناقب حمید و تقیفه  
 آورنگ را بی ایران طهماسب شاه والا و دومان مرام مورد نعم آتی و مہبط انوار سماوی باد  
 محبوب درگاه آتی مشرف بتشریف مواہب نامتناہی سلطان البرین خاقان البحرین خادم  
 حرمین شریفین آنکہ فراموش شدہ است در شخص اوقوت و مجد و فخر و قدرت خلافت و طنت و عدل  
 و شرف و انصاف و استقامت سلطان سلیمان خان بلند با و بیست و پنج او بر سموات و منقش باد  
 نام سلطنتش بر الواح ابدی بود در سال نصد و ہفتاد ہجری ملک افریقیا را گرفت شاہ اسپین  
 بر ملک سلیمان حمد کرد و بعضی قلاع را گرفت سلیمان یکصد و ہفتاد و یک جہاز جنگی با  
 مصطفی پاشا برای جنگ شاہ اسپین بشہر الطافرستا مصطفی ظفر باب گردید و چند ہزار کتہ  
 بحضور قیصر آورد سلیمان بعزم جہاد کمر بستہ بشہر بلغرا در سیدہ بسیار بلدان نصاری را فتح کرد  
 و در شش ہجری دمیکہ قلعہ زیجات را محاصرہ کردہ بود و بعاوضہ وجع مفاصل باجل موعودہ قتال کرد  
 محمد شلی سپہ سالار موت سلیمان را مخفی شتہ کہ موت چیست بستہ دہان چند روز قلعہ را گرفت بعد است و کتہ  
 از دزدان سلیمان ہر گاہ پسرش سلیم خان بلدہ بلغرا و بصرت تلم رسید زیر باتدبیر فوج را از دزدان سلطان آگاہ نمود  
 اسم اللہون فسبح لہم عیون لوجہ عالی بہت و مدت سلطنتش چہل و ہشت سال عمر ہفتاد و چار سال بود  
 در درنگ کثافت پیشانی

### بیان یزدہم در ذکر سلطنت سلیم خان ثانی

این پادشاہ در ۵۲۲ مسیحی برابر شش ہجری بوجود آمدہ و در ۵۶۶ مسیحی برابر شش ہجری بر سر سلطنت  
 نشستش بر رادر قسطنطنیہ آورده دفن کرد قوم نیک چہری سر بشورش برداشتند سلیم  
 بالعام و اکرام فتنہ را فرو نشاند ایلی شاہ ایران نامہ تغزیت و تہنیت با دو دائہ مروارید کلان  
 بوزن چہل در ہم و یک آنہ یا قوت رسانی مثل شفقنا آورد و جواب گرفته برگشت من بعد  
 سلیم خان با امام صنعا یمن مصاف نمودہ والی صنعا را شکست داد و رستمناسی نام یہودی  
 ندیم سلیم بود چون سلطان و مصاحب ہر دو شراب بسیار می نوشیدند روزی یہودی  
 مذکور در عہد شاہ زادگی سلیم بیان کرد کہ در خبریہ قبرس شراب نہایت عمدہ میشود

سلیم با و وعده ساخت که هرگاه بر تخت خواهم نشست جزیره را گرفته ترا حاکم آنجا خواهم کرد  
یهودی برای ایفای وعده عرض کرد سلیم با مصطفی پاشا سیصد و شصت جهاز جنگی  
برای تسخیر قبرس فرستاد سرداران بعد جنگهای فراوان جزیره را گرفتند و اموال پیشما  
با دو هزار دختر و پسر پیش شاه آوردند درین معرکه پنجاه هزار فوج سلطانی کشته شد شاه  
اسپین و پاپ پادری مرشد نصاری با اتفاق همه گرد دریا از سلطان جنگیدند و بسیار  
زبان لشکر قیصری کردند درین واقعه ۲۲۴ هزار قیصر تبا و خراب شدند نصاری هر سال  
۲۴ قشربین اول بوجه این فتح در اسپین و غیره عید میینمایند قیصر عزم انتقام کرد و در همان  
ایام نصاری صلح نمودند سلیم عارضه بخار مرخص گشته و دوازدهم ماه کانون اول ششم سیسی  
برابر ۲۴ ماه شعبان ۹۲۲ هجری شصت سال سلطنت نموده بعد پنجاه سال بساط زندگی بر چید این پادشاه  
با و نوش نغمه پرست زن و دست عیانتش طبیعت بود مگر بحسن تدبیر محمد سقایی وزیر در کار حاکمیت فکور

### بیان دوازدهم در ذکر سلطنت مراد خان ثالث

بست و یکم کانون اول ۹۲۲ هجری بعد نه روز پیش مراد سوم کلاه خسروی بر سر نهاده پنج پل در  
خود را بی گناه کشته برابر قبر پدر در مسجد ایاصوفیا دفن کرد و چهار صد نصرانی را که در زندان بودند  
را با نمود و بسیار اکر او اکابر از خدمات معزول ساخت و در ۱۵ سیسی شنید که شاه ایران  
مسموم مرد و پیش از دست سپاه مقتول گردید در بلا عجم ضراب کلی راه یافته است فرصت غنیمت شمرده  
تقلیس سپاه فرستاد و گرجستان گرفت و شانزدهم ماه کانون و ممتد هجری انتقال کرد آدم متوسط  
القامت کم ریش زرد رنگ خرد چشم شہوت پرست بود در فغانستان او پانصد کنیز بودند

### بیان سیزدهم در ذکر سلطنت محمد خان ثالث

وقت رحلت پدر خود در شهر مانیز یا بود مادرش صفیه سلطان خفیه خط نوشته از انتقال  
پدرش خبردار کرده زود طلب کرد و تا آمدن پسر حال وفات مراد ثالث را مخفی نمود که  
وزیران گاه نشاندند محمد خان ثالث بعد دوازده روز آمده برادر بگ قیصری اجلاس نمود

صل  
قشنان  
محمد  
محمد  
محمد



وقتی که خبر ارتحال مراد ثالث شائع شد باین وجه محمد خان ثالث تمام اختیارات سلطنت بپادشاه سپرد و پس از چند روز فوت زده برادر خود را فتح کرده برابر گور پدر مدفون نمود و ده روزی پدر را که خالمه بودند در دریا غرق ساخت شاه نمسا با حبش قیصر محاربه کرده قشون رومی را مغلوب نمود محمد خان ثالث سر لشکر فرهاد پاشا را کشته بجای او سیدنا پاشا را که پیر بهشتا و ساله بود فرستاد سیدنا پاشا هم شکست خورد آخر در ماه شوال سنه هجری محمد خان در برآمد و شهر لور را در هفت روز بفرقه تمام فتح نمود و شاه نمسا پس از آن که ده بر سر فرنگیان فرسته بسیار کس ایچان ساخت و در سنه ۱۰۶۳ مسیحی با عسکر سلطان و شکر شاه ایران جنگ شد سلطان مرغی شسته رحلت کرد و عمر این پادشاه سی و هفت سال و ایام سلطنت منجمه آن سی سال و دو ماه بود و ایون بسیاری نوشید و از شراب کرامت گریختی که بسیار از این شکر است

### بیان چهاردهم در ذکر سلطنت سلطان احمد اول

و قتی که بر تخت نشست سیزده ساله بود بعد جلوس دریافت نمود که شاه عباس صفوی در ملک قیصر پانواده بلده آریغان و قلعه قرص و دیگر اماکن را گرفته فوج رومی را مغلوب ساخته برای مقابله روان شد و از فوج ایران جنگیده مرجعت فرمود و در این سفر از برون و سرما و امراض لشکر و دم بسیار تباه و خراب گشت اباالی بلده مجراز دست و الی ساجان آمده از سلطان دادخواه شدند سلطان حمایت کرد و شخصی را از اهل مجرتاج و نشان و تیغ مرصع و فوج داده بران دیار شاه کرد و از این رویلکان قیصر که در قبضه والی نمسا فتنه بود باز شامل ملک قیصر گردید و در سنه هجری شهر بر صه شتافت از شاه نمسا صلح کرده خراج گرفته عود نمود و بامراد پاشا لشکر بر سر جان بولاد حاکم کرد و امیر فخرالدین حاکم کوه لبنان کشید بعد مقدانه بسیار جان بولاد گرفت و در حوالی حلب کشته شد اهل حلب سر بای مقتولان را انزود مراد پاشا فرستاد امیر فخرالدین هم تاب مقابله و میان نیامورده فرار اختیار کرد و مراد پاشا بقسطنطنیه برگشت و در سنه هجری مراد پاشا برای جنگ ایران روان شد شاه عباس شکست داده تیریز را گرفت شاه عباس بصلح پیش آمد مراد پاشا با جل خود در گذشت بجای او پاشا

مقرر شد و بعد چند روز با غوغای مفتی قزلباشی سلطان او را قتل کرد و محمد پاشا را منصوب نمود  
و بسبب پیلوتهی نمودن از ایقاعی وعده که بران صلح شده بود در سنه ۱۰۲۱ هجری برای جنگ ایران  
لشکر فرستاد فوج قیصر از برون و باران نیان فراوان برداشته مراجعت ساخت باین وجه محمد پاشا  
معزول و خلیل پاشا منصوب شد و در سنه ۱۰۲۲ هجری برابر سنه ۱۶۱۶ مسیحی بارون بهرمان ایلچی شاهنشا  
بقسطنطنیه آمد سلطان احمد خبر یافت که نصاری در اسلام بول آهنگ فساد بسیار از سلبه در امان  
جمع کرده اند خانه تلاشی نصاری گرفت و چهار سردار نهرانی را گردن زد و دوشگر گردان بر روی تنخیر  
ایران فرستاد فوج رومی از قشون ایران شکست خورد سلطان احمد از غلبه اهل ایران  
دل تنگ شده خود عزم مغر نمود در بهمان ایام که سنه ۱۰۲۳ هجری بود در عربست پنج سال و دوازده سال  
سلطنت کرده انتقال کرد و این پادشاه با زنان بسیار صحبت می داشت و در که و حدینه  
هر سال نه خطیری فرستاد و مسجد بزرگ در اسلام بول که بجامع احمدی مشهورست و در  
تو خانه بنا کرده اوست و در زمانه او شرب تا کو شائع شد که در سنه ۱۰۲۴ مسیحی اهل هولند او را دند  
**بیان پانزدهم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی پسر سلطان محمد ثالث**  
وقت مرگ سلطان احمد وصیت کرد که برادر مصطفی را بر تخت نشانند و میرا که پسر عثمان  
سیزده ساله است لهذا مطابق وصیت مصطفی بر تخت نشست چون چهارده ساله در زمان  
مقیم بود حوصله سلطنت نداشت از اتفاق کرده باز او را قید کردند و عثمان پسر سلطان احمد را بر تخت

### بیان شانزدهم در ذکر سلطنت عثمان ثانی

عثمان بر تخت نشست با خلیل پاشا فوج بر ایران فرستاد خلیل تا اردیلبل رفته پادشاه عباس  
صلح نموده در سنه ۱۶۱۷ مسیحی مراجعت کرد قیصر خلیل را معزول و بجایش علی پاشا را منصوب  
فرمود علی پاشا د فنون سپاه گری ماهر بود سکند پاشا را برای جنگ از والی بولو کنیا  
فرستاد فیما بین چند حرب صعب گردید بستم هزار مردم بولو کنیا کشته شدند و ده هزار اسیر  
در اسلام بول آمدند و قتل گشتند و با آنکه روس و فرنیس و پاپ مددگار والی بولو کنیا بودند



مگر بر سپاه قیصری فتح میسر نشد و گردان اسلام منصور ماند و نصاری جزایه قبول کردند و پادشاه با زنان میل کلی داشت و در شبستان بعثت بسمری بر دروزی از دختر مفتی شهر نکاح کرد و سران سپاه و ارکان دولت سخت ناخوش شدند که در غیر قوم خود سلطان چرا عقد نمود و در همان ایام نوزدهم ماه ایار سنه ۱۱۲۲ مسیحی سلطان بعزم رفتن بکعبه برای حج بمکه اعظم بیرون شهر خیمه زد سپاه بکو اعظم نمود که تفصیلش بسیارست زیرا که شنیده بودند که پادشاه بنام حج می خواهد که بیرون رفته فوج جدید فراهم کرده لشکر قدیم را که در هر ام دخل می کنند مستاصل کند آخر بیچاره عثمان را بخواری و زاری گشتند که تفصیلش در اوست و مصطفی را از مجلس بر آورد و تاج بر سرش نهادند و چون یک سلطنت فرنیس بسبب قتل هنری چهارم شاه فرانیس متزلزل بود و نظیر آن ازین فساد نیز تزلزل عظیم در دولت عثمانی راه یافت و شاه عجم فرصت یافته در کشور قیصر دست درازیا کرد که شورش موجب طول کلام است سرداران مصطفی را محض نالائق یافتند از تخت برداشته بستم ماه آب سنه هجری باز در حرم سرامقید ساخته مراد چهارم بن سلطان احمد اول را که پانزده ساله جوان بود بشاهی پسندیده چتر سلطنت بر سر او فراختند و سلطان و هم ساختند

### بیان هفتم در ذکر سلطنت مراد خان چهارم

روز دوم جلوس خود مراد چهارم بیامع ایوب رفته حسب قاعده شمشیر در کمر بست و بدریافت ظفرهای لشکر ایمان و شمشیرهای عساکر قیصری لشکر بزرگ فراهم کرده به بغداد فرستاد و مگر بغداد را از دوست عجم گرفتند نتوانست در مقامات مختلف چندین بار فیما بین سپاه عجم و روم جنگهای بزرگ شد که شورش اطومارهای باید آخر فوج روم بعد از مهملای هولناک بغداد را فتح نمود شاه عباس صفوی خسرو عجم شکرگشی کرد و پس از حرب صعب بغداد را مفتوح ساخت و رومیان را آنقدر کشت که جوهای خون در طرق و شوارع بغداد مانند سیل آب جاری گردید ابو بکر پاشا را زنده اسیر نموده در

پیغمبر آه بن بد کرده عذاب الیم چنانیده در آتش میان آب و جله بر سر کشتی سوخت نوری  
 افندی عمر افندی غیوه اکابر بر سر داکشید و محمد پاشا پسر ابو بکر پاشا را البسمت خراسان فرستاد  
 کشت و خود شاه عباس بغدادی مقیم مانده بمقابله حافظ پاشا شتافت و شهر رسول را  
 گرفت حافظ پاشا چند مرتبه مقابل نمود قسطنطنیه برگشت و سامان حرب درست کرده  
 باز بمقابله آمد شاه عباس بر بغداد آمده با فوج و مردم محاربه عظیم نموده غالب لشکر قیصر  
 شکست یافته بادل شکسته باسلام بول برگشت حافظ پاشا یک ضرب توپ که بسیار  
 کلان بود و سلیمان شاه نام داشت آنرا بسبب گرانی همراه بردن نتوانسته در زمین دفن کرد  
 شاه عباس خبر یافته بر آورده باصفهان فرستاد و چند مرتبه از رومیان جنگیده فائز المرام  
 دخل اصفهان شده بعد چندی داعی اجل را الیک گفت هرگاه خبر حلت شاه عباس  
 بروم سید خسر و پاشا بایک لک و پنجاه هزار سپاه روانه ملک عجم شد و بر ایرانیان غالب آمد  
 بموصل برگشت در پاشایان و مردم و سران آن مرز بوم فسادها بر پا گردید و خلقی کثیر سر در گریبان  
 عدم کشید حتی قسطنطنیه بسیار غارتها شد که تفصیل این فتنها را کتاب مبسوط می باید  
 امیر فخر الدین جاکم کوه لبنان با تونس و غیره اتحاد پیدا کرد زیرا که از سلطان در دل خود  
 هراس داشت چنانکه در دمشق با خسر و پاشا جنگیده بود سلطان احوال دوستی او با خسر  
 دریافت لبس کردگی احمد پاشا بر سر او شکر فرستاد لشکر سلطانی شکست خورده قیر و زانو  
 را حکم شد او مقابل امیر نموده شکست داد درین معرکه امیر علی سردار لشکر امیر فخر الدین مقتل رسید  
 احمد پاشا دنبال امیر گرفته او را گرفتار ساخته بجنور سلطان آورد سلطان عفو جزا نم  
 نموده نزد خود داشت ناگاه خبر رسید که نیر و امیر شهر بیروت را تاراج کرد و احمد پاشا را  
 در سواد دمشق شکست داد سلطان خشمناک گشته امیر را کشت و امیر سعود و امیر حسین  
 هر دو پسران امیر فخر الدین را نیز حکم گردن زدند فرمود مگر باز جان بخشی کرد و از سرخون  
 آنها در گذشت و در سنه ۹۳۳ هجری بمکه و سوم ماه شباط مراد چهارم لباس عربی پوشید

خود و خوادیر سرتها و شاه شال سرخ بران بسته عنان اسب از سلسله آهن کرده با صید هزار  
 سپاه تیغ گزاسمت بغداد روان شد در انشای طریق بهرام پاشا وزیر عظم در گذشت بجای آن  
 طیار پاشا خلعت وزارت یافت المختصر منزل بمنزل قطع مسافت نموده در بغداد رسید  
 متصل مقبره ابوحنیفه خیمه زد و بالشکر ایران که در بغداد بود محاربه عظیم نمود و طیار پاشا کشته  
 بجای او مصطفی پاشا تشریف وزارت پوشید آخر بعد جنگ عظیم که پنجاه هزار ایرانی در آن  
 ملی جان شدند بغداد را تسخر ساخته یکنواخت را زنده بدست آورده و بر روی خود سواران  
 جدا کرده کوس ظفر کوفته بطریق تمام داخل قسطنطنیه شده بعارضه بخار بدست رنجوری  
 افتاده حکم قتل ابراهیم برادر خود داد مادرش ابراهیم را پنهان ساخته بگوش مراد چهارم  
 خبر قتلش رسانید مراد با حضراتش فرمان فرمود حکمیکه معالج بود گفت که دیدن مرده بر  
 شما بسیار مضرت میسر نخواهد شد آخر در همان چند روز نهم ماه شیاطین کینه مسیحی  
 موافق شانزدهم ماه شوال ۱۰۸۰ هجری مراد قالب تپه کرد و عمر این پادشاه ۲۰ سال و ایام سلطنتش  
 هفده سال بود نهایت شوق سوار می سپان یا پیا داشت شصت و سه عیبه در ۱۰۰ صطبل خاص بود

### بیان هجدهم در ذکر سلطنت سلطان ابراهیم خان

بعد مردن مراد چهارم ارکان دولت پیش برادرش ابراهیم که در حرم سرا محبوس بودند رفتند  
 و گفتند که برادر شما شتقا ر شد تخت ملوکانه در بر کرده و رونق بخش اورنگ قیصری شوید  
 ابراهیم بسیار ترسید و لرزید و دانست که برادرش برای دریافت مافی الضمیر من این جلیه کرده است  
 گفت من ترک دنیا نموده ام مرا بجهان داری کاینست مردمان برای طمینان انوش مراد  
 با نمودند مطمئن شده حکم دفن و اجازة مراد را مانده خانه سلطان کیان بگورستان بودند  
 جمله فوج و ششم سلطنت و در حقیقت کل سپان سواری او که بر پشت آنها زینها معکوس  
 نهاده بودند همراه بودند بعد سواران ابراهیم را از محبس بر آوردند چون از روز میلاد  
 تا وقت جلوس بر تخت گاهی بر پش سوار نشده بود بر تخت روان نشاندند در مسیحا یونیه

شمشیر پا و حواله کردند و برسم سلامی تو پیا سر نمودند این کس بسیار چپک و ضعیف العقل جوان  
 بست ساله تر شد و از صوابی صحبت زنان هیچ سلیقه نداشت با قصد و پنجاه کنیز زن بر هیچ  
 دروغستان خود جمع کرد و عیش و عشرت شست و زمام سلطنت بآورد خود و وزرای سلطنت  
 و وزرای خیر خواه در انتظام کوشیدند و آبروی دولت عثمانی برقرار داشتند در هشتاد و پنج  
 برابر هشتاد و پنج نصاری با و کب قیصری و دیار حمت رسانیدند چارصد جازینگی برای  
 تادیب کفار سمت جزیره مالطه از لنگرگاه قسطنطنیه روان شد و بفتح و فیروز می نمود  
 و هشتاد و پنج نصاری جنگها واقع شد از حسن تیمیر ارکان سلطنت خرابی روندا و مگر سران  
 پادشاه و وزیر او احمد پاشا در لذات جسمانی منهدم یافت شوریدند و آهنگ قتل سلطان  
 کردند ابراهیم فرآوان زنجشیده جان خود بسلامت برد افسران بپرست ماهی و اسلطان  
 کردند و ابراهیم را در شبستان بند ساختند بعد از روز بعضی سرداران سعی در براند  
 ابراهیم از قید نمودند افسرانیکه مقید کرده بودند دست و هشتم ماه رجب هشتاد و پنج  
 ابراهیم را کشتند عمر این سلطان بست و نه سال و ایام سلطنتش نه سال بود  
 بیان نوزدهم در ذکر سلطنت محمد خان رابع پسر ابراهیم خان مقبول  
 محمد خان شیر خواره کودک هفت ماهه برای نام اورنگ آراشد و مادرش گوتم سلطان  
 حاکم گشت سرداران حکومت زن را قبول نکردند بلوای عظیم بر پا نمودند در سلام بول  
 ضطراب عظیم گردید آخر سلیمان خواجه سر کوتم سلطان را قتل کرد از خانه او بسیار صنایع  
 رویه و اشرفی و طلا و نقره و جواهر گران بها و زیور مرغ و ظروف و ذهب و فضه برآمد  
 و تا هشتاد و پنج آتش فساد و خانه جنگی قسطنطنیه بر پا ماند که تفصیل آن بسیار است  
 و در هشتاد و پنج بصری تا چهل روز متواتر بجای در کشور روم زلزله حادث شد و بسیار نقصان  
 مال تلف نفوس گردید و از ماه ذی القعدة الحرام هشتاد و پنج بصری تا ماه جمادی الاولی هشتاد و پنج  
 فیما بین پاشایان قتل و قتال و اگر گشت چند پاشایان مردند پادشاه کمرس بود کسی

بحاطری آورد آخر گوئی محمد نام وزیر شد این کس عاقل و دد بر بود خوب انتظام نمود و بر نصرت  
 لشکر با فرستاد اکثر جا غالب آمد و جزیره تیندوس و غیره مسخر کرد و در ۶۸۰ شنه هجری بمکه بلاد  
 لشکر کشی نموده یک لک سینه بجا هزار کافر قتل کرده بنصرت و اقبال برگشت در چند روز  
 از تدایر صائب این دستور ذی شعور سلطنت روم رونق گرفت مگر زندگی و فائز  
 پنج سال سه ماه ده روز کار وزارت را بوجه و جیه سرانجام داده هفدهم ماه ربیع الاول  
 ۷۸۰ شنه هجری جهان فانی را پدرود کرد و وقت نزاع سلطان محمد خان بر بالین او آمد و  
 حسرت و افسوس کرد و گفت که مرا وصیت کن وزیر جواب داد که در امور مملکت هرگز  
 زنان را دخل ندهی و در صحبت نسوان غافل مشو و سپاه خود را از خود راضی دار و هرگز  
 یک نفر سپاهی کم کن و همیشه جهاد بانصاری بر پا دار و ایشانرا گاهی حملت مده القصد  
 سلطان بعد از حلتش احمد پاشا پسر او را خلعت و وزارت بخشید این کس نیز مثل پدر خود  
 سید از مغرب بود در ماه جمادی ۷۸۰ شنه هجری برای تسخیر قلعه گردید و آن شنه پنجم ماه جمادی الاول  
 ۷۸۰ شنه هجری متصل قلعه رسید بر این قلعه از بست دو و سال فوج قیصر پی در پی یورش  
 می کرد مگر از غایت استواری و فراوانی سامان قلعه داری فتح نمیشد احمد پاشا می صر  
 نموده از صدقه توپهای کوشکن جگر محصوران را پاشید بست و هفتم ماه ایلول ۷۸۰ شنه  
 ایلالی قلعه عاجز آمده امان طلبید پشم گریان چهره آفر قلعه را خالی کرده رفتند احمد پاشا قریب فتح  
 و نصرت بحضور سلطان حاضر شد و درین سال یعنی ۷۸۰ شنه هجری بسیار خرابی در کشور  
 قیصر راه یافت و رای جنگ و جدال زلزله پی در پی آمده چند شهر را تباہ کرد حتی که جبال  
 بزرگ شوق شدند و از مرض طاعون هزارها مرد و زن دند و از شدت برف و کثرت سرما بیشمار  
 چارپایان و پرنندگان جان دادند و در اورشلیم یعنی بیت المقدس شخصی یهودی دعوی کرد  
 که من مسیح بن مزم ام و چون مرد طلیق اللسان صبیح الوجه بود خیل خیل یهود و نصاری  
 بر او جمع آمدند و این کس در شعبه بازی بهم دستگاه داشت حاکم بیت المقدس اراده

گرفتاری او کرد مسیح جدید خود با سلام پول شتافت صد عظم احمد پاشا خبر یافته گرفتار کرد  
عیسایان سر داده در قیدخانه پیش رفت پاپوس حاصل می کردند سلطان محمد برای  
ملاقات رفت و گفت که من امتحان تو میکنم اینک در میدان استاده شوم بشکر خود را  
میگویم که تیر باران کنیدی به پنجم که بر تو پیکان اثر میکند یا نمیکند مسیح کذاب برای سلطان  
افتاد و گفت که من طاقت امتحان شما ندارم سلطان قتل او حکم داد مسیح مسلمان شد  
و توبه کرد و همراه او بسیار عیسایان مسلمان شدند و همچنین شخصی دعوی کرد که من  
همدی موعود ام و هم بقتل رسید و در ۱۲۳۰ مسیحی برابر ۱۲۸۰ هجری سوم ماه رمضان المبارک  
سلطان احمد پسر سلطان محمد پیدا شد تا چند روز در بارگاه سلطانی بسیار مسرت  
و سامان طرب میاماند و در ۹۲۰ هجری برابر ۱۲۷۰ مسیحی بست سال و شش ماه و زار و پنج  
بهر چهل و یک سال احمد پاشا بد آخرت رفت بجای او مصطفی پاشا وزیر شد و سلطان بجز  
ملک گیری یا صد و پنجاه هزار سپاه کمال توزک و هشتاد و هشت تنظیفیه برآمد مصطفی پاشا  
را برای تسخیر شهر فینا که از کشور والی انسا است بیشتر روانه کرد مصطفی در ملک نصاری قدم نهاد  
بقتل و نهب بازوی همت کشاده چهل هزار اسیر گرفت و شهر فینا را محاصره نموده از ضرب  
گولهای توپ اکثر اماکن رفیع را منهدم کرد شب روز تا چهل و پنجره و زار طر فینا مثل  
مگر گ گول توپ می بارید و دود سیاه باروت روی هر ماه پوشید سپاه و رعیت فینا  
خوب جنگیدند از سلاطین نصاری فوج برای مدد طلبیدند و از دهم ماه ایلول ۹۸۳ مسیحی  
هشتاد هزار لشکر نصاری مختلف القوم برای کمک رسید سردار کلان حدیش نصاری گفت  
که سپه سالار روم مرد غافل معلوم می شود زیرا که در زمین نشیب لشکر خود را جاده داده است و این  
بلند را بی محافظت گذشته بیشک من برا وجه دست خواهم شد بعهده بیدان جنگ  
آمده رزم آرا گشت از بام تا شام آنایه جنگ توپ و تفنگ گردید که روی آسمان انقباض



حدود باروت ناپدید شد و هزار ها آدم طوفین در خاک و خون غلطیدند چون شام شد هر دو سپاه  
 بخیم خود برگشتند سپاه روم بسیار خسته بود خیمه و خرگاه گدازشته نیم شب خفیه برخاسته رفت  
 صبح نصاری خبر یافتند نهایت شاد شدند و برخیم خالی ریخته و مال و متاع وافر بدست  
 آوردند و در سپاه خود قسمت نمودند سلطان ازین گریز بر مصطفی خطاب فرمود و از وزارت  
 معزول کرده ابراهیم پاشا را خلعت و ادایاپ مرشد نصاری برای جنگ نمودن از سلطان  
 تمام نصاری را تحریر کرد و بجای از نصاری و اهل اسلام جنگ و جدل زد و او همیشه هر  
 غلبه نصاری شد سلطان حیران شده ابراهیم پاشا را ناکاره یافته موقوف کرد و سلیمان  
 پاشا را منصوب نمود و از دهم ماه آب ۱۶۸۵ مسیحی سلیمان برای مقابله نصاری شتافته  
 از میدان گریخته قسطنطنیه برگشت سلطان خشمناک شده قتل کرد و سیاهوش پاشا را  
 بنحشید تمام سال باقات و آلام پایان آمد و او قحط سالی و آتش زدگی کشور روم زیاده تر شد  
 بعد سپاه نیک چری از سلطان ایضاً گریخته بودند که فتنه برپا کنند سلطان را از تخت بر دارند  
 سلطان محمد را در خود سلیمان خان ثانی را سلطنت سپرده گوشه عافیت گزید و آشکارا مدعی گشت

### بیان تتمه در ذکر سلطنت سلیمان خان ثانی پسر سلطان ابراهیم

پیدایش این پادشاه در سنه ۱۰۸۰ هجری و جلوس بر تخت در سنه ۱۰۸۱ هجریست بعد از سلیمان سپاه خود  
 سیاهوش پاشا را بر دهلین خانه او قتل کرد و دیگر سیصد کس درین ساخته از جان گز  
 فیما بین سواران فوج بسیار جنگ و جدل شد ازین سبب نصاری هر طرف غلبه کردند و  
 متوجه دفع دشمن نشد القصد بعد کشته شدن سیاهوش سهیل پاشا وزیر شد و بعد سه ماه  
 معزول گردید پس از آن تکفور مصطفی پاشا وزیر شد و در بیستم ماه ایلول ۱۰۸۵ مسیحی  
 والی نسا شهر بلغراد را گرفت ذو الفقار افندی برای وکالت پیش شاه نسا را خواند و والی نسا  
 از بیچی گفت که و بروی من مرا بحد کن بغیر قبول نکرد ده ماه درین رد و بدل و سوال جواب  
 منقضی شد سلطان سلیمان ازین امر سخت برهم گشته بنفس نفیس خود برای مقابله والی نسا

خود سر کشی می دادند  
 که با فخر در پیش می گذاشتند  
 همان کندی در کوفه  
 کسی گواش می دادند

برآمد بعد حرب صعب غالب مد و کشور خود را از دست کفار گرفت و همراه گوی برلی مصطفی پاشا سپاه بنی سافرتاد چون خزانة قتی بود تمام آلات طلا و ادانی نقره را و در الضرب مسکوکات بصرف لشکر او و در آخر بذات خود صد هزار سپاه گرفت که کشور دشمن در آمد و بنزد و شمشیر چند جا گرفت بلده بلغراد را بقبضه خود او و در نضج و اقبال داخل قسطنطنیه گشته بست و ششم ماه رمضان سنه هجری سه سال و نه ماه سلطنت کرده بمصر استسقا انتقال کرده شوق تعمید بحانات فرح افروز با تین و کشتا بسیار داشت +

### بیان بست یکم در ذکر سلطنت احمد خان ثانی

بعد رحلت سلیمان و میکه احمد خان ثانی بر سنده سلطانی نشست ارکان دولت حیاتی زاده حکیم باشی را مقید نمود و گفتند که اینک سرب و نان سلیمان بند کرده گشته است و احمد خان کو برلی مصطفی پاشا را برای محاربه شاهنسا کیسل کرد با مصطفی و نصاری مقابله شد مصطفی دلیرانه پیش پیش فوج بر اعدا میرفت ناگاه از ضرب بندوق بر زمین افتاد و جان بجان آفرین داد فوج روم نریت یافت مگر در همان روز با لشکر بحری بر نصاری غالب مد نصاری مغلوب شدند علی پاشا بر تبه وزارت رسید چون بد مزاج بود مردمان متفر گشتند سلطان معزول کرده بخیریه قبرس فرستاد و حاجی علی پاشا والی حلب و وزیر کرد و در سنه هجری ربع شهر قسطنطنیه از آفت آتش زدگی سوخت و حاجی علی از عهده خود موقوف گشت و شخصی مصطفی نام <sup>و بعد وزیر</sup> دستور سلطان گردید شاهنسا فرصت یافته بلده بلغراد را محاصره کرد پنجم ماه ذی القعدة الحرام سال مذکور فوج گران از اسلام بول روان شد شاهنسا خبر ورود عساکر قیصری دریافت ترک محاصره نمود شاهلندن بولند با قیصر و والی مناصحت کنانیدند و در ماه محرم الحرام سنه هجری باز در قسطنطنیه آتش افتاد باره شهر خاک سیاه گشت مصطفی از پایه وزارت افتاد و احمد پاشا بر تبه وزارت رسید این کس مانعت کلی نمود که نصاری لباس رنگین و کفش زرد و کلاه سمور نپوشند و بر اسب سوار نشوند و خست سیاه در بر کنند و بجز سوار نمی



توافق میان مسلم و کافر عیان باشد چنانچه روز احد پادشاه مغول علی پادشاه والی طرابلس شام  
بر خدمت وزارت منصوب گردید و در ماه کانون دوم ۱۶۹۱ مسیحی موافق بخت و یکم ماه جمادی  
۱۰۸۲ هجری سه سال و هشت ماه سلطنت کرده برض استقا احمد خان ثانی نقد زندگانی  
بقالبض ارواح سپرد این پادشاه مرد فاضل خوشنویس بود و بسیار و شکار و سماع نعمه النفس تمام داشت  
**بیان بخت دوم در ذکر سلطنت سلطان مصطفی خان ثانی پسر محمد خان چهارم**

این پادشاه بر تخت جلوس نموده فرمان نوشت که بندگان خدا را درست نیست که در خانه خود  
آسایش کنند زیرا که دشمنان اسلام دور ملک اسلام هجوم آورده اند و اجداد من بپوخته  
بافزاری جهادی گردن زنجیر هم مثل آب می خوریش با کفار محاربه نمودن می خواهم پس ای مسلمانان  
اطاعت من کنید من بعد بر گردگی حسین پادشاه از اذات جنگی برای مقاتله نصاری فرستاد  
حسین پادشاه در محرابیض بر نصاری حیره دستی نموده جزیره سافس را گرفت و خود بالشکر روم  
برآمده از دالی سا جنگ نموده شکست فاحش داده و توپخانه نصاری گرفته اکثر قلاع را منهدم  
ساخته در موسم سرما بشهر اردون اقامت نموده در اوائل گرما فوج جبار برای دفعه والی انسا  
گذاشته با سیران نصاری و توپخانه شان که مردان سر میدان گرفته بودند شکست و بدبختی تمام  
داخل قسطنطنیه شدند ناگاه در همان ایام خبر رسید که مسکوب یعنی روس قلعه ازوف را محاصره  
کرده است سلطان بن ای سعادت دشمن لشکر جبار گذاشت فوج شاه ای از روس جنگیده سی هزار  
روسی را سر میدان کشت و قرین ظفر بر گشت من بعد سلطان صد هزار فوج همراه گرفته  
برای محاربه والی انسا کوچ کرد و بعد جنگ منظره منور عود نمود باز خبر اجتماع فوج منسا شنیده باز  
روان شدند و الماس پادشاه پیشتر فرستاد الماس در جنگ کشته شد شاه لندن و هولند در میان  
افتاده فیما بین قیصر و والی انسا بخت و ششم ماه رجب ۱۰۸۲ هجری برابر بخت و ششم  
کانون دوم ۱۶۹۱ مسیحی مصالحه کردند سلطان شهر اردن بر گشته چند روز سیر و شکار  
نموده قسطنطنیه آمد بر آن سپاه از صلح کردن سلطان با نصاری نارض شده باغی شدند سلطان

صلح  
میکشاید شمر بخت  
شاه روسی نیز در  
ایام دوم و سیم  
مسکوبی گویند  
موسکوب قلعه الماس

نگ ماندگرگون یه احمدخان برادر خود را تحت تاج سپرده ترک سلطنت کرده جان خود را از اعدا محفوظ نمود  
**بیان بخت و سوم در ذکر سلطنت احمدخان ثالث بن سلطان محمد اربع**

سلطان احمد وقت جلوس جوان سی ساله بود سران سپاه خود سرفیض اسدافندی شیخ الاسلام  
 را قتل کردند شاه دم نزد هرگاه صاحب اختیار شد بعضی مفیدین را کشت و برخی را مغفول نمود  
 و در مدت قلیل چند پاشا را وزیر نموده ناکاره یافته موقوف ساخت آخر علی پاشا را مستقل وزیر کرد  
 و در ۱۱۵۰ هجری بانصاری جهاد نمود و مغلوب ساخت و در ۱۱۵۲ هجری در میان شایان همدک  
 سخت جدال گردید بطرس شاه مسکوب بر کارلوس شاه سوید غالب آمد کارلوس بدگاه قیصر  
 گرفت مسکوب از الکاهی قیصر فراموش کرد محمد پاشا بحکم سلطانی برای تادیب و تنبیه نصرت نمود  
 بر سپاه مسکوب غالب شد و صلح کرده برگشت سلطان را صلح منظور نگشت باین جرم محمد پاشا  
 از خدمت موقوف و یوسف پاشا منصوب گردید آخر در ۱۱۵۳ هجری صلح نامه با قیصر مسکوب  
 برای بخت و پنج سال نوشته شد قیصر از یوسف هم ناراض گشته مغفول فرموده سلیمان  
 را گماشت و فرمان داد که کارلوس را بملک و برساند و برای مصارف او از خزانه شاه  
 کارلوس ده لک روپیہ طلب کرد باو عنایت شد یزده لک روپیہ دیگر خواست سلیمان  
 برهم گشته لشکر خود را حکم کرد که کارلوس را جبراً از کشور قیصر بدر کند آنوقت نزد کارلوس  
 صرف سیصد پیاده بودند بابت و شش هزار فرج روم مقابله کرد و گرفتار شد سلیمان  
 در قلعه رمید طاش قید ساخته بعد چندی بشهر دیوتیکا فرستاد سلطان برای خرج  
 کارلوس در ماهه معین کرد و سلیمان اباین قصور که بی حکم زیادتی کرد موقوف نمود و ابراهیم  
 پاشا را بجای او مقرر کرده بعد بخت و یک روز مغفول ساخته علی پاشا را مامور فرمود کارلوس  
 حسب الطلب همشیره خود عازم سوید گردید قیصر بعت مرخص فرمود و شش صد چاقوش همراه  
 و هشت سراسپ بازمین مرصع و قبا و شمشیر و جواهر نگار عطا کرده و از دهم ماه و تشرین اول  
 ۱۱۵۶ هجری رخصت نمود کارلوس مشکو منت قیصر شده بملک خود رفت و در ۱۱۵۸ هجری

فوج شاهي بركشيلاد و جزا نر بنا و قه استيلا يافت و الی انمساعد شكني كرده با جيش قيصصر صاف كرد  
 علی پاشا كشته شد فوج شكست خور و خليل پاشا و الی بغداد خلعت و وزارت پوشيده از قسطنطينيه  
 برآمده بشهر اورنته رفته از انجا بمدينه بلغراد شتافت از سپاه جنگيده نهر ميت يافت از بين سبب  
 مغزول گشت باز محمد پاشا وزير شده بعد هشت ماه موقوف گرديده داماد ابراهيم پاشا منصوب  
 وزارت رسیده بست و يك ماه تموز شاه مسيحي با و الی نسا صلح كرد و در عهد سلطنت احمد خان  
 يكصد و چهل مرتبه قسطنطينيه آتش افتاد و بسيار را كمن خاک سپاه شدند و با مسكوب و و الی  
 بولونيا صلح ر و داد و لشكر رومي بلك عجم ر و آورد و تانها و نند و تبر و زرسيد شاه عجم پيام صلح فرستاد  
 سلطان قبول كرد و بشركه شاه ايران از بلاد روم انچه گرفته است باز سپارد و هنوز اين گفتگو طي  
 نشده بود كه شاه ايران مرد و پسرش طماسپ ثاني بر تخت كياي نشست تا در شاه سپه سالار  
 ايران بر تهر يز آمده از فوج روم صف ار شده سپاه روم را شكست داد و سلطان سامان  
 لشكر ديگر براي ايران كج دناگاه در فوج قيصر فساد برپا گشت ابراهيم پاشا بقتل رسيد و در  
 ماه محرم سنه ۳۳ هجری سپاه خيره سر احمد خان را از تخت برداشتند و محمود را بر سر خلافت بنمودند

### بيان بست و چهارم در ذكر سلطنت سلطان محمود اول

هينيك محمود در ساعت مسعود بر چاربالش قيصری اجلان نمود و بلوای عظيم در سپاه بود و قريب  
 شش هزار سپاهي و چند پاشا درين فتنه راه فنا يميوند آخر ابراهيم پاشا و الی حلب و نير شد  
 و بعضی سر كشان را قتل كرد و برخي را مغزول ساخت و بعد چند روز خود هم از اوج وزارت  
 افتاد عثمان پاشا وزير گشته براه دريا بمصروان شد جهازات جنگي شاه اسپين حمله نمودند و در  
 قيصری را دريم و برهم كردند و از سر غلبه گرفتار كرد و بشهر مالطه بردند هرگاه بيلنگرگاه مالطه آمدند  
 و دمان شهر براي تفرج رسيدند شخصي فرئيس اگر نود نام كه در مالطه می بود بر جهازات قيصر  
 سیركنان گذر كرد و در يك گوشه عثمان پاشا را بي توشه مجروح يافت حكام اسپين مشتيز  
 داده عثمان را گرفت و بخانه خود آورد و علاج كرد هرگاه صحت يافت بمصر برد و از انجا قسطنطينيه

آور عثمان بغایت ممنون شده و خطیر بخشید و در سینه مسیحی طوبال عثمان پاشا برای مکالمه  
 عجم لشکر گرفته از استنبول برآمد و در سواد بغداد لشکر طماسپ ثانی والی عجم را بهر میت داد  
 و تاگردستان شتافته برگشت باز سلطان محمود احمد پاشا و عارف پاشا و ابراهیم پاشا  
 و رستم پاشا هر چهار را با فوجهای راسته بایران فرستاد پاشایان برگریان شاه و سنا و اولاد  
 و همدان و غیره دستبند یافتند طماسپ ثانی با چهل هزار فوج مقابل شده شکست خورد  
 فوج روم پیشتر قدم نهاده کاشان را تا راج کرد طماسپ ثانی تلخی برای صلح نزد احمد پاشا  
 فرستاد ناصر شاه که آنوقت حاکم سیستان بود طماسپ ثانی را از تخت برداشته پیشترش عباس ثالث  
 را برای نام برادر رنگ شکن کرده بقصر نوشت که هر قدر از بدندان ایران در قبضه شما آمده است  
 ازان دست بردارید در نزدیک از من بچنگید و قبل از وصول جواب با قشون ایران  
 متصل بغداد تاخته لشکر قیصر را ته و بالا کوز و دجله را عبور کرده بغداد را محاصره نمود قیصر طوبال  
 عثمان پاشا را با هشتاد هزار فوج کسپیل کرد تا در خبر آمدن فوج روم دریافته ششم ماه صفر  
 ۱۱۳۸ هجری کناره دریای دجله صف را شده ساعت فیما بین جنگ بزرگ گردید آخر  
 نهم ظفر بر پرچم ریات رومی وزید ناد و فراد کرد محاصره بغداد و رفع گشت خبر نصرت قیصر رسید  
 سه روز و سی و هفت روز چرخان روشن شدند و در قصر قیصر نهایت مسرت ماند ناصر شاه فوج  
 جمع ساخته بعد سه ماه باز مقابله عسکر رومی اختیار کرد در محاربته اول و دوم غلبه از طرف  
 سپاه روم ماند و در مصاف سوم شکست فاحش بر فوج روم افتاد و توپال پاشا سر پیاده  
 کشته شد قیصر این خبر شنیده بسیار تأسف کرده علی پاشا را برای مقابله نادر تجویز کرد  
 باز اسمعیل پاشا را انتخاب نمود سپس آن محمد پاشا را گذاشت و در همین تیر و دهم ششم صفر  
 ۱۱۳۹ هجری با مسکوب هم محاربه دست داد ناصر شاه بی در پی بر لشکر روم تاخته هر بار  
 پس از ساخته تا شهر که کوک کوس فتح نواخته نهیب بمالت خود در قلوب انداخته سلطان محمد  
 بجز صلح چاره ندیده چشتی نمود و سرحد روم و ایران جائیکه در زمان سلطان مراد چهارم بود

مقرر فرمود و همچنین با مسکوب باین شرط صلح کرد که جهازات او در بحر سود دنیا بدو شهرهای قیصر که سابق  
مسکوب گرفته است باز سپارد و قلعه ازوف را از دست خود بپندم سازد و مثل سایر نصاری صرف  
بر لهی تجارت در کشور روم آمد و رفت دارد و این قرار و مدار فیما بین مملکات ایران و سلطنت دوشهر  
بنفراست حکام گرفت و پادشاه سانی چند مرتبه جنگیده مصالحه ساخت و فرستاد نیز برای بیست و هفت  
سال صلح نامه نوشته داد و بیستم ماه کانون دوم <sup>۱۱۶۴</sup> مسیحی پادشاه سوید نیز را قشعی پیو دو آورد و در <sup>۱۱۶۴</sup> مسیحی  
محمد بن عبدالوهاب امیر سعود در عرب فتنه عظیم برپا کردند و در حین پیغمبر فساد پانزده گشته شرح و بیان آن علی  
کتاب می پادشاهان مجموع در پیش شد بیست و دوم ماه صفر <sup>۱۱۶۴</sup> هجری تمامه گذشت و بعالم عقبی شتافت  
ولادت این پادشاه در <sup>۱۱۶۴</sup> هجری بود باین حساب پنجاه و هشت سال ایام زندگانی محمود می شود

عالمه گذشت  
جهازات از  
مردنست

### بیان بیست و نهم در ذکر سلطنت سلطان عثمان خان ثالث

عثمان خان ثالث پسر مصطفی خان ثانی برادر محمود اول است در <sup>۱۱۶۴</sup> هجری بوجود آمد و در بیست و یک  
و در <sup>۱۱۶۴</sup> هجری برو سواد سلطانی قدم نهاد و عزلت پسند بود سید افندی را وزیر کرد و از قسطنطنیه  
فوج ترسید که بمباد او و او را سلطان احمد خان ثالث را پشاهی نیر در اندازین چه محمد و بایزید و آن  
را قتل کرد و در <sup>۱۱۶۹</sup> هجری خاندن عظم و اماکن و دولت شهر قسطنطنیه تا قرب ایا صوفیه از آتش  
سوخت و در <sup>۱۱۶۹</sup> هجری سید افندی را موقوف کرده محمد را غلبه پاشا را وزیر ساخت و در همان  
پانزدهم ماه صفر <sup>۱۱۶۹</sup> هجری سه سال سلطنت کرده جامع عثمانی را که محمود اول بنا نهاده بود تمام نموده انتقال

### بیان بیست و ششم در ذکر سلطنت مصطفی خان ثالث

مصطفی الک تخت و بیگم گشته با وزیر صاحب تدبیر راغب پاشا عقد خواهر خود صالحه سلطان بیست  
این شور مرز می شور بود از او جدا و بیست و یک روز و انتقال کرد بجای احمد بنو پاشا وزیر شد بعدش ماه  
موقوف گردیده مصطفی پاشا باین وزارت ترقی کرد و بعد یک سال و شش ماه از او اج اعتبار افتاده  
محسن او محمد پاشا وزیر گشته بعد سه ماه موقوف شده سلی دارا هر حمزه پاشا بدربار وزارت رسید  
بعد چهل روز موقوف گردید علی پاشا وزیر شد و درین مدت عزل نصیب <sup>۱۱۷۳</sup> هجری چند بار با سلی

مسلم  
سلطان  
پاشا

جنگ شد آخر لشکر سلطان فتح یافته توبخانه روس گرفته بقسطنطنیه آمد پنجم ماه ذی القعدة  
 ۱۱۸۴ هجری برابر است و یکم کانون دوم ۱۱۸۴ هجری سلطان باجل خود قالب تنی کرد  
 بیان است و بنفتم در ذکر سلطنت سلطان عبدالحمید خان

این پادشاه برادر سلطان مصطفی ثالث پسر سلطان احمد سوم است ولادتش در ۱۱۳۲ هجری جلوس  
 آن ۱۱۸۴ هجری اتفاق افتاد و صلح پسند بود و بهیم بر سر نهاده است و یکم ماه تیر ۱۱۸۴ هجری برابر  
 ۱۱۸۴ هجری از پادشاهان نصاری صلح نمود زیرا که بسبب کثرت خانه بیگهای بی در پی در سلطنت  
 ضعف قوی یافته میشد و ملک از کشتی سپاه و افسران بنگ تباهی پذیرفته بود من بعد حسین پاشا  
 برای تادیب سرکشان دیدار عرب فرستاد و فحاشات سرفرو را و در غبار فتنه فرو گشت گبر روس  
 و والی نسا با هم متفق شدند و شورش برداشتند و یوسف پاشا و علی شاربای می قاپه به شان خصیت یافتند و یوسف  
 نخستین با عساکر نسا جنگیده قلعه پیش رو غیره را مسخر نمود و شاهین علی شاربای روس بوجه مقتول مقابل کرد  
 سلطان بعد شصت چار سال از پادشاهان طایفه کزده ۱۱۸۴ هجری با عالم بقاشاقت یافت و پاشا محبت با هم صلح نمود و طایفه

بیان است و بنفتم در ذکر سلطنت سلیم خان ثالث پسر مصطفی خان ثالث

در ۱۱۸۴ هجری این سلطان از عالم عدم بشهرستان وجود خرامیده بود و در ۱۱۸۴ هجری برابر ۱۱۸۴ هجری  
 بر تخت حکومت آل عثمان بانهاد و بهت خود بطرف آرستگی فوج بری و جبری گماشت در مدت  
 قلیل یکصد و پنجاه هزار فوج آرست شاه نسا و مسکوب برای مقابله رو برو آمدند تا دو ماه جنگهای سخت  
 رود و چهارم ماه ۱۱۸۴ هجری با سپه سالار روس صلح گشت مگر ملکه مسکوب کجای ترینا نام که  
 شوهر خود بطرس سوم را کشته بر تخت نشسته بود قبول نکرد و لشکر جزایر بر قلعه سمعیل فرستاد و قلعه  
 سی هزار فوج رومی بود و میکه فوج روس بر قلعه یورش کرد و آنقدر از توپ تفنگ و سیاه کشته شدند  
 که خندق قلعه از چشمهای مقتولان پر شد چون سپاه روسی پیشار بود بر فیصل قلعه صعود نمودند  
 سه روز و شب آنقدر از درون قلعه جنگید که زمین قلعه از خون کل شد زن و بچه قلعه گریان هم  
 داد و دانی اند و جمله کشته شدند و بجز یک کس از آن معرکه هولناک برای اطلاع رواقی قسطنطنیه شدند





یونان پادشاهان بودند می خواستند که سلطان با قطع پشتی کند مگر سلطان در دام مکر و فریب نگریزد  
 علی مدو اسلام بول را از توپنای کلان سامان جنگ چهارات جنگی بمرتبه تم مستحکم کرد سفیر انگریز پادشاه  
 شده بدرفت و بحکم پادشاه خود در حالت غفلت بر اسکندریه قابض گشت فوراً محمد پادشاه حاکم مصر  
 لشکر کشیده اسکندریه را از دست انگریزان باز گرفت انگریزان باز سلسله دوستی جنبانیدند و بول  
 از روس صلح کنانیدند بعد این واردات ملک محمد پادشاه سلطان از مرتبه وزارت اندخت و عزت  
 محمد پادشاه بجای او اخراجت بعد سه سال عزت را نیز خاتم نشین کرده یوسف پادشاه وزیر نمود بعد  
 شش ماه او را هم جدا ساخته حافظ اسمعیل پادشاه خلعت و وزارت داد و پس از یک سال حافظ را  
 نیز بکسو نموده حامی براهم پادشاه وزارت منحصر کرد و در ۱۳۳۱ هجری سلطان بتوجه ترقی و ترتیب  
 نظام شده کوشش بلین نمود در قلاع بوغاز قسطنطنیه طرف بحر سود گرویی از قبائل سپاه نیگری  
 معروف بفتح میق بود افسر این فوج مصطفی قیچی و علی نام بمعاينه توجه خاطر سلطان بطرف فوج  
 جدید نظام بانعی شد و با سپاه میق برای اتصال پاشایان و سرداران که بصلاح شان فوج  
 تواند دادان ملازم شده بود در قسطنطنیه درآمد و سپهبدان نیگری نیز مصطفی قیچی نوشتند که ما ریگیتان  
 ولی هستیم بایان آمدگار خود دانید و مبادل می خواهیم که آیین دین مسین قوی شود و نظام فوج  
 نواز هم باشد و وزیرای فجار و امرای نابکار فی النار شوند این کسان می خواهند که نفقه بایان  
 بگیرند و بکسر چید دهند باین سبب گرد فساد و سر فلک کشید بلوای علم گردید پشت صد نیگری  
 با گرویی از میق بمسکری بحری رو آوردند سپاه بحری مانع دخول سر خود شد باغیان با و از بلند گفتند  
 که ای سپاه دریائی بدانید و آگاه باشید که در چند روز سرداران شما کفار فی خواهند گشت با پاس  
 اسلام بر شما آمده ایم نه برای جنب و خارت شامل ماشوید تار و شش قدیم ما و شما بر قرار ماند و همچنین همراه  
 قبیله گرویی بر سر توپخانه شتافت اهل توپخانه نیز در بر روی شان بستند قیچی گفت ای برادران  
 چرا از صفوف ما علی همی باشید یا اگر برادر و دشمنی و اولاد نیگیتی و در ریگیتان می باشد شما را  
 قسم بروج پاک حضرت یکتاش می دهم که شامل حلال ماشوید و حمایت و صیانت دین نمی کنید اگر



شریک نخواهید شد جنت بر شما حرام و مورد لعنت ملک علام خواهد شد خلاصه کلام بعد گفت و شنفت  
 بسیار سپاه بحری و توپخانه با فوج بیق آمیخته و یکدیگر را در غل کشیدند و شیر و شکر شدند سپاه نو چون  
 این خبر یافت دست از زندگی شسته بقی قتل کشتند خود کمر بستند با غیابان فوج فوج بمقامات  
 میدان که در میان شهرست رسیدند و نامی نبود جز یکی و میدیدند تسلیک عظیم در شهر افتاد تمام جوانیت  
 بازارهای شهر تخته بند شدند و هر کس بفکر خود متحیر شد سلطان نگشت بدندان سر سیمه و حیران  
 میدیده سوزان دل پردرد می کشید قتی از سپاه گفت ای یاران این دم آن ساعت است که شما  
 مأمور شویید خداوند کوکم مساعدت مایان خواهد فرمود مملو این امر بعشیت است دست پس قلع و  
 خواهم کرد از مملکت عثمان گویند این شیوه ملعونه را که سبب خرابی نیگری گشته است حکامم را فرست  
 اهل اسلام را بلباس نصاری آراسته مشابه کفار نموده اند و قتلها در دین برپا کرده اند سپاهیان  
 نظام جدید درین باب بی قصور اند از آنها محاصمت روانیست پاشایان خبیثان  
 و امرای نجس طینت که باعث رونق و رواج این بدعت شده پاکی ایمان اینجاست  
 بدل کرده اند و در روزینه و آذوقه فوج نیک جری که عماد دولت عثمانیه هستند خلل انداخته اند  
 از آنها جلد انتقام بگیرد بعد از عجب کاغذ بر آورد و خواند که فلان فلان را در اینجا آورده  
 گردن نی بجوق جوق سپاه شفته سر بر آماکن سروران و دیدند هر جا صدای بگیر و بید و بکش بلند شد  
 بعضی قتل شدند و بعضی گریخته در بیوت نصاری و یهود پنهان گشتند و بعضی زنده در ست  
 باغیان افتادند سه روز و شب این عذر عظیم در تمام شهر آرمایه بود که تفصیلش را یک کتاب مجید  
 نقش هفده سردار نامی مثل ابراهیم نسیم افندی و ابوبکر افندی و حاجی ابراهیم افندی و صفای  
 افندی و احمد افندی و غیره در آت میدان بی گور و کفن افتاده بودند و در هر محله و بازار کشته  
 و خسته می نمود هرگاه قتی از سروران شهر خاطر جمع گردیستناجی باشی ندیم سلطان را برای قتل  
 طلب کرد سلطان در دادن آن تامل فرمودیستناجی دید که اگر اندک توقف خواهد شد دشمنان  
 قصر قهر را تاج نموده شاه را خواهند کشت از راه خیر خواهی بر پای سلطان افتاد و گفت که جان

حد  
 نام ساز می  
 در جنگ نواز  
 مثل  
 جوانیت جمع  
 حانوت یعنی  
 بچکان

خود را فدای پای سلطان کردم و اسبپارید که فتنه تشکین یابد و من شربت شهادت نوشم سلطان  
 بچشم مناک و سینه چاک چاک جلاد را اشاره کرد جلاد دستاخی را قتل کرده از بالایی بام در مجمع باغیان  
 انداخت سنگ لان غش او را بر دشت برابری سپهرهای سرداران مقتول انداختند و شادی ساختند  
 من بعد موسی پاشا مفتی عطا الله افندی شیخ الاسلام که شامل باغیان بودند با سرداران  
 و نیک چری با هم گفتند که چگونه می شود که این پادشاه بر تخت ماند حال آنکه با مایان دشمن است  
 و در دل کینه دارد هرگاه قدرت خواهد یافت عوض خواهد گرفت عزل این پادشاه از واجبات  
 مینماید بقی فی الفور رآت میدان رفته از انگشت غش سرداران نموده با و از بلند از سپاه خطب  
 که ای گروه دشمنان شما قتل شدید اکنون تشکین یافتید یا نه و سلطان از ما برای موقوفی خروج  
 جدید نیز وعده فرموده است پس چه جای خطرو اندیشه است و آهسته بر زبان آورد که این پادشاه  
 دشمن با یانست گاهی رضی نخواهد بود درین باب فتوی او مفتی طلب کنید سپاه از مفتی گفتند که  
 پادشاهی خلاف قرآن عامل باشد شاه ای او درست است یا نه مفتی جواب داد که هرگز درست نیست  
 بقی در جواب شرعی بسپاه اعلام داد سپاه یکت بان گفتند که پادشاهی بی دین را تخت بردارید  
 و مصطفی را از محبس بر آورده بر تخت نشانید مفتی در باطن شاد شد و بظاہر بسیار تاسف کرد که  
 سلطان خود را فراموش کرد که من امیر المؤمنین ام و شرف اسلام را تصور ساخت و سپاه اسلام  
 لباس کفار پوشانیده با نصاری هم شکل کرد آخر بقدر آبی گرفتار گشته خود را در بلا انداخت لشکر  
 و کشور ازین واقعه مضطرب و من قرین اندوه خسته جگر بر حال نبون سلطان مرثیه می خوانم بقی  
 بمفتی خطاب کرد که شما در قصر بروید و بی جدال و قتال منصوب و معزول کنید تا نار فتنه منطقی شود  
 مفتی محزون و سرتنگون برابر تخت رفت و گفت ای سلطان من این بار با نصیحت کردم و تشکین  
 هیچان ماده نزع سپاه اسلام خواهم مگر فائده نکر اکنون قشون نیکی می مصطفی پسر عم شما را سلطان  
 کرد و از تقدیر اند محمل تفاوت نیست سلطان کلام مفتی شنیده هیچ جواب نداد و از تخت فرود آمد  
 و بیکان قدیم خود که بیست و هشت سال از بناد گوشه بسر برده بود متن تنها شتافت در انشای ماه

بامصطفی و او چارشد که برای نخستین مرتبه تحت می فرت سلیم خان گفت ای برادر من برای ان نظام ملک و تقویت مملکت و صلاح و فلاح دین فوج قدیم را از فزون سپاه گری حاصل در مقابل خصم زیون دید سپاه جدید بموجب کتب جنگی فرنگ ساخته بودم سپاه قدیم فساد کردند و مرا بر دشمنان و شرافتانید منم و منم در خانه خود زندگی بسر خواهم کرد تو بر تخت نشین و بحکمت و حقیقت تدبیر صائب سلطنت کن مصطفی و سپاه روان شنیده بایوان شاهی درآمد و سلیم در مسکن قدیم که محل نظر بنامدن شهزادگان است پانها و محمود برادر مصطفی و سلیم هر دو معانقه کردند و بهای های گریستن و بایکدگر صحبت داشتند و پنج و هشت ماه برابر پریشان

### بیان نسبت و هم در ذکر سلطنت مصطفی خان ابع پسر سلطان عبدالحمید

چنینکه مصطفی در بارگاه سلطانی رسید مفتی شاد و بشاش گردید مصطفی برادر رنگ جهاندار نشیست کلاه خسروی بر سر شکست سران سپاه بقی و نیک چری نذر دادند زبان بد عاوشنا کشادند آواز توپهای سلامی در گنبد نیلگون پیچیدند ای منادی امری مان بگوش ساکنان شهر رسید خوف و اضطراب از قلوب عایا بدر شد خرد و بزرگ را زاد از خطر و شد مفتی و فسحت آت میدان آمده بندای جهنم خوری از سپاه گفت که سلطان مصطفی قیصر روم گردیده و عده اکید میکند که لشکر جدید راز و دستمال خواهد کرد و روزینه عسکر قدیم پنج قدیم خواهد داشت سپاهیان این مژده شنیدند شادمان با ما خرچ و گردیدند سپاه جدید ان نظام مایوس بصدافسوس در کشور سلطانی بشهرهای دور دست رفتند و آذوقه نجات یافتند ولادت این پادشاه در ۶۳۰ هجری و حصول سلطنت در ۶۳۲ هجری برابر ۱۸۱۵ مسیحی ارباب سیر نوشته اند از وقوع این مفسد فوج روس در حد و فلاق و بغداد خلیل شد و احدی قوی نگذرد که دشمنان قدم فراتر نهند سلطان نخستین اختیار خرنی و کلان مفتی و موسی پاشا سپرد و بعد چند روز موسی را معزول و طیار پاشا را منصوب کرد و بنا پاشا با استماع خبر عزل سلطان سلیم خان بسیار غمناک گرد و باروس سلسله اتحاد جنبا نید وکیل شاه لندن پیش سلطان آمد و اظهار دوستی و خیر خواهی فیما بین مفتی و طیار نقیض روداد طیار بشهر و شبک رفت و با حاکم آنجا مصطفی بیرقدار آمیخت مفتی بدو قبیحی مختار کل و ملا الممام گشت و بفرار غبال بر مسند حکومت روم شست بیرقدار با فوج یحیی

عداوت کلمی پشت بهرگاه با طیار یکدل شد از مسکو صلح نموده عز و اسلام بول کرد و قبیح افندی افرو  
 چلی مصطفی پاشا فرستاده راز خود در میان نهاد و بمو اعیان بزرگ با خود ساخت چلی تنخواه پشت  
 و برای غل مفتی و افغان بقی شریک شد بقره بالشکر خود بشمار در نته وار دگشت عساکر نیکستی  
 از آمدن بقره مشوش شدند بقره از بیرون پیام فرستاد که من برای مد شما آمده ام از من مطمن  
 نیکو می تشویش از دل دور کردند بقره بیرون شهر خیمه زد و از سرداران نیکو می گفت که باروس  
 صلح کردم شمار و اقیه طنطنینه شوید و فوج معقول بسیر کردگی حاجی علی اغا بر سائر قلاع بود و از حصون  
 خلیج طنطنینه روانه کرد تا در بار اور دست خود آورده و تیر قتل قبیحی کند حاجی علی مرد مدبر بود با سائ  
 کامیاب شده در اسلام بول نوکران قبیحی را با خود آمیخته وقت شب با چار نفر بخانه قبیحی رفت و شب  
 در خواب گاه او خیز قبیحی بیدار شد و گفت کیستی می با اجازت چگونه آمدی غا علی گفت ای بدو  
 آمده ام تا ترا بکشم و انتقام کشم قبیحی خود را در پنجه اجل اسیر یافته گفت که مرا همت ده تا دور کعبه  
 نماز خوانم آغا علی گفت ای مقصد این وقت نمانیست و بیک خنجر آبدار شکم قبیحی درید و سرازین شمشیر  
 و در جماعت خود بازگشت و بایاران خویش پیوست و قبیحی را پیش بقره فرستاد و ارشاد قبیحی  
 ازین حادثه آگاه شدند گریبان دریده خاک بر سر ریخته سینه گویان و او یلا گویان نزد سپاه پیش  
 رفتند و فریاد کردند و مدد خواستند و گفتند که زود تدارک کنی ورنه دست از جان مال خود بایز  
 سپاه پیش بجنگ آغا خاستن خبر بسلطان رسید شاه تمیز کردید و بقره ارمینکه سر قبیحی مشا به کرد  
 بسیرت سیر قمر در سواد اسلام بول مد و از سلطان موقوفی تنخواه فوج بقی و غل عطار افندی  
 و عفو قصور خود خواست سلطان عاجز آمده قبول کرد و بلا قات بقره بیرون شهر آمده فرمود  
 که عسکر را بمحسره برگردانید بقره سوار شده همت سیر و تماشا با رخ سلطانی فرستاد بقره از صدر  
 طیار پاشا گفت که آنچه من گویم قبول کن و در حال شریک باش صدر اندک تا مل کرد بقره  
 خشم گرفته صدر را قید کرده فی الفور با سپاه رزم خواه رو بجانب شهر نهاد و دربان در بستی قمار  
 وزیر راه غضب بانگ زد که سلطان مصطفی بی حکم شد فرمان سلطان سلیم خان بست در زو کشتا

و در شکسته می آیم و گردن شامی زخم درین مکر از خبر السلطان مصطفی خبر کرد سلطان بکشتی سوار شد  
 از راه دریای بنده سلیم خان را گشته در چار سو اندخت و بان برای بریدن سر محمود خان نوکران خود را  
 گفت بیه قدر در شکسته در شهر درآمد و توجه قصری شد تا سلیم خان پادشاهی بردارد ناگاه پیش  
 در راه افتاده یافت می گفته از سپهر بر زمین افتاد و نعش را در بغل کشیده زار زار گریستن گرفت  
 سید علی رسیده بیه قدر را آواز داد که این وقت ماتم و گری نیست زود برخیز و نذار که کن و از دشمنان عیون  
 و محمود خان ادریاب مباد که او هم کشته شود و دمان آل عثمان بی چراغ گردد بیه قدر فوراً رجعت  
 و بر تو سن نشست پادشاه کوب زد و تر از باد صحر در محله ای قصر رسید مردمان مصطفی خان برای  
 قتل محمود خان در خانه او در آمده بودند و محمود زخم خفیف برداشته در زمین نیسته بالای بام یکبال ایست  
 و هر اسیر سونگاه میگردد و چریان بیه قدر نردبان چوبی برادر دیو را قاتم کرده محمود را گرفته نزد  
 بیه قدر آوردند بیه قدر دست محمود بوسیده بر تخت سلطانی متمکن کرد و مصطفی را فی الفور کشت و خاکی  
 بیان سنی هم در ذکر سلطنت سلطان محمود خان ثانی لیسر سلطان عبد الحمید  
 هرگاه محمود شاه شد بدستور سلاطین باضی عثمان کو در مسجد ایوب رفته شمشیر در کمر بست بیه قدر از عظیم  
 گشت و اکثر سرداران حق و قاتلان سلیم خان را گشت و از دشمنان خود انتقام گرفت و در انتظام  
 نظام فوج جدید مساعی جمیده بکار برد و محمود از دست خود هفده کثیر مصطفی خان را قتل کرد زیرا که  
 شبی در حالت نوم را ده قتل محمود کرده بودند ولادت این پادشاه در سنه هجری ۱۱۹۹ برابر سنه ۱۷۸۵  
 و جلوس در سنه ۱۲۲۳ هجری برابر سنه ۱۸۰۸ مسیحی واقع است صدر فوج القدر از سروان نامی در باب ترتیب  
 عسکر جدید قواعد و اجرای او امر و تواهی شاه بی در قلم و سلطان شوره نمود افسران پیش بصد قلم  
 با و آماده فساد شدند و دستور عظیم را بکفر منسوب کردند و بر کاغذ نوشتند که موت صدر اعلی قریب  
 رسیده است و آن قرطاس را بر دروازه وزیر چپانیدند و وزیر دیگر بیات مجموعی مستعد جدال  
 گشتند و آتش در عسکر عسکر جدید انداختند و برخاسته بیه قدر را هجوم آوردند بیه قدر محصور شد و سلطان  
 از غل غنیمت سپاه مجبور اسیر پادشاه و قاضی پادشاه تابان بیه قدر برای مدافعت خواستند و آتش





جنگی حکم فرمود مصطفیٰ خان که در زندان بود خفیه با امرای نیک چری نوشت که محمود را بکشید و مرشاه  
 کنید این خط در دست یکی از علما افتاد فضلاهی دانشمند نزد شیخ الاسلام جمع شدند و با هم مشوره  
 کردند حاجی منیب افندی قاضی اسلام بول بصلاح علما نزد سلطان رفت و خبر کرده اجازت  
 قتل مصطفیٰ خان طلب ساخت محمود قبول نکرد و گفت که من چگونه حکم کشتن دهم در حالیکه بر  
 منع اراده اش قادرم منیب افندی اصرار بلیغ نمود و گفت که در خبرست اذا اجتمع الخیفة فان  
 قاتلوا احدہما سلطان این حرف شنیده روگردانید و هیچ جواب نداد منیب گفت سکوت  
 عین خفاست و بیستابچی باشی را اشاره کرد که مصطفیٰ را قتل کنید بیستابچی در خانه مصطفیٰ رفت  
 مصطفیٰ در اینا رفرش که یکسوا افتاده بود پنهان شد بیستابچی بعد تفحص یافته سرازتن جدا کرد  
 و علما هرگاه دیدند که منیب را دیر شد با سرداران نیک چری بحضور محمود آمدند تا یکت یان بر باره  
 قتل مصطفیٰ سعی کنند ناگاه نعرش مصطفیٰ را بنظر محمود آوردند شاه چشم پرآب کرد و فرمود که امروز  
 از واقعه برادر من در قلق و اندوه گرفتارام علما بدعای طول عمر و ترقی اقبال طیب اللسان شدند  
 و تعزیت کردند و تسلی دادند و بهم درین سال مشکوب در کشور روم درآمد و چند شهر و قلعه را تصرف  
 خود آورد و در ۱۲۳۰ هجری سلیمان پاشا حاکم بغداد باغی شد سلطان بالشکر راسته خالد افندی را  
 روانه کرد و خالد سلیمان را قتل نمود و بر این منوال در تمام این سال بسیار کشت و خون شد که  
 شرح آن اطوار مجزی ید بجزله آن عبداندین سعود و بابی در زمین نجد و تمامه و بلاد عرب و عظیم  
 انگشت برای تادیب نام محمد علی پاشا و الی مصر حکم شد محمد علی ترسم پاشا پسر خود را با فوج ترکان خو  
 بر سر پسر سعود گذاشت ترسم کارهای رستمانه کرد و پسر سعود را گرفتار ساخته نزد پدر خود آورد محمد علی  
 باسلام بول فرستاد سلطان روبروی خلعت گردن زد و بسبب کبر سن و ضعف بدین پاشا  
 را از سر انجام عهده وزارت معاف داشت احمد پاشا را مامور نمود احمد با سپاه دلا و بشهر رشک  
 که روس گرفته بود شتافته بعد حرب صعب فتح کرد و تا چند منزل تعاقب ده بسیار رو سیان اینجا  
 کرد و در ۱۲۳۲ هجری با روس صلح شد و در ۱۲۳۳ هجری والی سرب سر بفساد برداشت و پاشا



تادیب کرد و در سنه ۳۳۲ هجری زمانیکه سلطان با اروام در جنگ بود محمد علی میرزا پسر فتح علی شاه قجر  
 خسرو ایران بر کشور قیصر لشکر کشیده فکر گرفتن بغداد نموده در طبراق و قرص و غیره جنگها کرد که  
 بیان آن قابل ذکر نیست مگر در همان ایام محمد علی مرزا جان بجای آن فرین سپرد از این رو واره  
 اهل عجم تا تمام ماند و در سنه ۳۳۲ هجری نیز با سلطان مخالفانش چندین بار جنگ کرد و یک تفصیلش  
 بسیارست مگر غلبه از جانب سلطان ماند و در سنه ۳۳۳ هجری اروام در شهر مورا برای اهل اسلام خرج کرد و بسیار  
 کسان اکتشد نیک چری بر این واقعه مطلع شده اروام را که در اسلام بول بودند بسیار کشتند  
 و بطریق اروام را بردار کشیدند که واقعه اروام خط نوشته آمده فساد کرده بود سلطان فرمان  
 محمد علی پاشا والی مصر نوشت او پسر خود ابراهیم پاشا را با فوج بحری بر سر اروام فرستاد ابراهیم  
 فتح یافته بسیار غنیمت بدست آورد اروام مغلوب شدند و بواسطت آنکه از صلح خواستند  
 سلطان قبول نکرد و در کشور یونان بر او بجزا مدت دراز با قیصر جنگ و جدال برپا ماند که ذکر  
 وقایع تفصیلی آن بسیارست و در سنه ۳۳۴ هجری چون محمود زدت مدیدار ستن فوج بقاعده فرنگ  
 می خواست محمد سلیم پاشا را فرمود که در مکان شیخ الاسلام طاهر افندی تمام علما و سرداران نیکو  
 راجع کند و فتیحه مجتمع شدند و عظم فرمان سلطان خواند ترجمه فرمان محمود خان بنست +  
 آن هنگام تمام صبح دولت عثمانیه بر کایا و بکایا و ظل رافت و سایر امین و حمایت سلاطین اسلام  
 شاد و لشکر با غیرت و حمیت و جرأت و بسالت آباد و بعب و دبده و شوکت شاهان اسلام بنیاه  
 بر قلوب کافه نصاری مخالف قشون قیصری در محارک و مغازی برای رجم شیاطین کفره فوج بسیار  
 سهام شهاب ثاقب شجاعان اسلام را پیوسته غنیمت از کالای نیک صفر نصیب و پرچم رایات  
 عالیات جنود عثمانی منوج به آیه نصر من الله و فتح قریب خیل نیگری بکمال اطاعت و جلاله در میان  
 سنجی شریف سلاطین و اهدی و مردانگی می دادند و بلاد و قلاع کفار به روزگار از برکت نعمهای  
 می کشادند و لند و لطیفهای معقول برای شان مقرر و رقم برات بر خزان عامه خسروی محروم  
 از مدتی این گروه باشکوه طریق سلاطین خود گداز شدند خاک مدلت و ناهنجاری در دیده مردان

مدت فتح مدینه و قیصر  
 مجانب جنگ و قیصر  
 منصف و نیکو  
 و درین اوانیکه  
 زیاده در آن بود  
 پیش عباس  
 بوقاعده شاد و قیصر  
 جنگید و شکست  
 محمد علی مرزا پسر  
 او را بسیار جنگید  
 بار و جنگید و شکست  
 حاضر داد و بسیار  
 روسی اکتش  
 محمد علی مرزا  
 دشمنان را در آن  
 محمد عباس  
 سنجی در آن  
 علم را گویند

یکسر <sup>کابل و بدولت</sup> جلای و ملاعب مصروف و باتربانی و حصیان مالوف گشتند سندهای معاش خویش بدست  
کسان تنبل و تالائق فروختند خانههای آباد اعزاز و اقبال خود از دست خود سوختند و توقع این  
امور قبیح فتورهای صریح راه یافت شمت اقبال از ایشان رو بر تافت حرارت شجاعت را از  
ایمان و قلوب خود باز ابل گردانند و از کسب فنون سپاهگری سراسر جاہل و کابل شدند هرگاه  
دشمنان باضعف و بی مغزی سپاه ما مشاهده ساختند فرصت غنیمت شمردند از راه جسارت و  
تطاؤل دراز کرده بر کشور ما ناخند پس ای سپاه ازین غفلت بوشیا رشوید و بحال اصلی خویش  
و روش پیش باز گردید تا بر ملک خود حصار محکم از لشکر چرا کشیم و دشمنان بیدین را از دم  
قلع آید <sup>چنین</sup> کشیم ایرون از واجبات که صنائع و اختراعات قواعد جنگ و طریق استعمال آلات  
توپ و تفنگ که فرنگیان بآن چیره و ستیهاست کنند بوجه حسن فرا گرفته بالادست باشیم و سربا  
دشمنان را در میدان کارزار بعد چابک ستی و حکمت عملی بر رسم و آیین دشمنان زمین که برای پادشاه  
نموده ایجاد کرده اند تراشیم و این امر بدون آموختن و مهارت نمودن و تعلیم گرفتن صناعت زمین  
و عقل بعد است پس حجت کنید و بیاموزید که برای نصرت این کار اختیار کردن حکم خدا و رسول  
مجدد است اینکه غرض من بر این نظام فوج قواعد دان معطوف گشته است از الهامات الهی است بکار  
اتمام فرض دین و عود قوت سلطنت و باز گرفتن آنچه از ملک اسلام رفته است و السلام علی  
من اتبع الهدی و سلک مسلک النبی الخیر بعد شنیدن این فرمان بلاغت عنوان جمله حاضرین  
امیر امیر اقبال و از گروه نیک چری مردمان چیره و عسکر نظام شمول گردید بعد چند روز بعد از  
کشت عید نمودند و بر خانه صدر عظم محمد سلیم پاشا و نجیب افندی و محمد علی پاشا هجوم آوردند و در کوچه  
و بازار آوازه انداختند که امروز علما و افسران شاهی و کسانی که موجود و مری فوج جدید اند قتل  
خواهند شد در تمام شهر قتل و تفت و خرق بیعت عام گردید صدر عظم سلطان خبر کرد و توپچیان  
و نوکران مطیع را بر در دولت جمع ساخت سلطان سنجی شریف یعنی علم خاصه خود را حواله شیخ الاسلام  
قاضی زاده طاهر افندی نمود صدر یکمال دلاوری با توپهای آتش فشان و شرفه از سپاه

آهن جان برخیل نیک چری که زیاده از پنجاه هزار نفر بود و یورش کرد و بضر بتوب و تشنگ  
 یاران تگرگ آتشین نمود زیاده از ده هزار مفسد بر خاک بپاشید و قتل و غارت و قتل و غارت  
 صدر قدم جرات و بهادری پیش نموده و قتل و غارت بسیار باغیان جهالت شعاعی و خسته  
 و کشته و اسیر گردیدند جنهای مقتولان در آن میدان جانی که در زمان سالف هواخواهان  
 سلطانی را نیک چری قتل نموده می انداختند فراهم کردند سلطان محمود علما و وکلای سلاطین  
 و مجلس خرم بار داده لباس خون آلود سلاطین نمود و گفت که بهای خون این سرور و صاحب  
 گفت که عوض خون هر پادشاه بستان و پنجاه نیک چری را باید گشت نگاه برای قتل و قتل  
 فرامین سلطانی در تمام قلمرو تحریر یافت جای نیک چری قتل رسیدند و سلطان هر جا غالب  
 سپاه میق و نیک چری یک دست مستحل شدند و فقرای یکتاشی را نیز سلطان خراب تباه فرمود  
 آغا حسین پاشا امیر نظام یعنی سر عسکر تمام جیوش سلطانی شد و حاجی صائب فتدی ناظر  
 عسکر و یکتا فتدی منشی فوج و تمام سپاه آید فوج اعد جنگ پنج اهل فرنگ آموخت و الی و ارم باز  
 انگریز و فرسیس و روس مقابل کرد و عساکر سلطان بجنگ پیوست فوج ارم از هم پاشید  
 سیسام و مولنگ و غیره چند علاقه ارم در قبضه بقصر ارم و الی و ارم هملت در محاربه پیوست  
 ابراهیم پاشا بدون حکم رضی نشده جهازات جنگی روس و فرسیس و انگریز و فتدی بر مرکب جنگی روم  
 و نیکه بسیار جهازات را سوخت درین حادثه طائر پاشا بر کشتی سوار شده از حلقه سفن جنگی  
 سلامت برآمده نزد سلطان رسیده آگاه کرد سلطان خاص عام را اذن جهاد داد و در تیار  
 جهازات و درستی قلاع کوشیده جلد بستان و چار جهاد بسیار بزرگ تیار نمود هنوز سامان جز  
 تمام و کمال فراهم نشده بود که مشکوب باصده هزار فوج متوجه ملک روم گشت محمد سلیم پاشا  
 و آغا حسین پاشا برای مقابله برآمدند و در نواحی شهر طونا مصاف کرده مغلوب گردید و کلک  
 نصاری در خانه احمد پاشا جمع آمده در باب صلح حرف زدند مگر سلطان رضی نشده مشکوب قدم  
 پیشتر نهاد محمد سلیم پاشا موقوف و عزت پاشا ما مویشد و بنام محمد علی پاشا و الی مصر فرمان رفت

که بست هزار فوج برای جنگ روی فرستاد مگر او پهلوتی کرد آخر روس قرص و طباق و ارجین  
را گرفت و صالح پاشا حاکم ارض روم بقید غنیمت رفت و از آنجا حسین پاشا که در شهر شوملا با فوج  
خود مقیم بود چند بار با فوج دشمن جنگید مگر حسین پاشا شجاعت داده از جای خود نماند و در آخر  
ایم بر اقور روی با یک صد و شصت هزار فوج لشکر از تنه آمد و بزور گرفت سرداران قیصر سخت  
مشوش شدند و ایلچی برای صلح فرستادند آخر سال صلح شد روس شهرهای قیصر را که بسته  
بملک خود برگشت سلطان از دست دشمنان نجات یافته متوجه آبادی ملک آرایش و پیشکش  
فوج کرد و دید او محمد علی پاشا خراج مصر طلب کرد محمد علی هیچ نداد و جواب نگاشت ز در خروج  
لشکر کشیده ماصرف شد پیش من هیچ نیست درین وقت فرنیس وقت را مساعد یافته  
بعض جزائر غنی گرفت طاهر پاشا برای استخلاص روان شد و بنی نیل رام خود کرد و در تنگه ابهر  
برابر شد مسیحی و قتیقه سلطان در تکین فتن خانگی و در اصلاح لشکر و دیگر امور سلطنت مصروف  
بود محمد علی پاشا پسر خود ابراهیم پاشا را باسی هزار فوج لشکر عک فرستاد و از راه دریای هرات جنگ  
نیز روانه کرد سلطان به جمع این حال در غضب آمده حسین پاشا را حکم انتقام داد و ابراهیم قتل و صلب  
قشون فوج سلطانی عک و صیدا و بیروت را فتح کرده بدشوق شام روانه کرده علی پاشا والی دمشق را  
شکست داده و دمشق را زیر نگین خود ساخته بجانب شهر حص شتافته از محمد پاشا والی حلب که بکرم  
سلطان جهت مقابل آمده بود جنگ شروع نمود محاربه عظیم واقع شد هزارها سپاه فریقین جام  
مات نوشیدند آخر والی حلب شکست خورده برگشت و با حسین پاشا پیوست هر دو در حلب  
آمدند اهل حلب در بر روی ایشان بستند مجبور شده بانطاکیه رفتند ابراهیم دخل حلب شد  
اهل حلب استقبال کرده ابراهیم را در شهر آوردند ابراهیم دم رست کرده بانطاکیه روان گشته از  
حسین پاشا رزم ارشد سلطان احوال متبره دهای ابراهیم دریافت رشید پاشا صدر عظمی را با لشکر  
رومی اهل کرد ابراهیم متوجه رشید شد و در سوا شهر قونیه صف کشید تمام روز توپ و تفنگ مانند  
تندر غرید وقت شب صدر بر خیام سرداران لشکر خود رفته دم صبح تر غیب محاربه کرد و مردمان

نمک حرام او را اسیر کردند و نزد ابراهیم بردند ابراهیم بسیار عورت و احترام نموده نخست رفتن قسطنطنیه داد سلطان باز قوج فرهم ساخته در ۲۵ هجری برابر ۸۳۲ مسیحی با محافظ پاشا بر سر ابراهیم گماشت ابراهیم خبر یافته استقبال کرد در انشای راه بیک گیر رسیدند و بجای گشتند محافظ پاشا ابراهیم را نهیمت داد و نیمه گاه خود شتافت ابراهیم بر سر یک گریه توپا چید و سپاه شاهبلیش افشانی ساخت محافظ پاشا شکست خورده هنوز این قصه بر جا بود که ناگاه ۵۵ ماهه دی کجی الحرام ۵۵ هجری سی و دو سال سلطنت کرده سلطان محمد شتقا شد و این خبر بعد بیست و نوزده سال و در ۱۰۰ سال سلطنت

### بیان سی و یکم در ذکر سلطنت سلطان عبدالجبار پسر سلطان محمد

بعد مردن پدر بر سر پادشاهی نشست و لشکر بر دمشق شام برای تادیب ابراهیم پاشا و تبعیه محمد علی پاشا والی مصر فرستاد والی مصر از یاور می نجات مجید بصلح و اطاعت پیش انداخته و فساد معدوم شد سلطان از شایان نصاری صلیح ساخته جمله سپاه و بقاعده نصاری قانون جنگ تعلیم داد و آوا امن و عیش مفتوح گشت و غبار فتن با بسیاری لطف آبی فروشت تا اینجا خلاصه ترجمه تاریخ منضاح الساری تا لیف حکیم ابراهیم افندی که در شهر بیروت ۲۵ هجری مطبوع شد از عنایت شهنشاہ ملک قدیم با تمام رسید اکنون از روی تحقیق چند سطر مختصر عباس نامکار محرر غفر له این پادشاه بیست و سوم اپریل ماه انگریزی ۱۲۲۱ عیسوی پیدا شد و دوم ماه جولائی ۱۲۳۰ ع بر تخت نشست جوان خوش ترکیب لاغر اندام طلایی رنگ بزرگ چشم بلند بینی کوچک ریش بود هشتاد و نه ساله و پاهای بویری خوب کندگیسومکان با بر و شبیه حوران مینو و در بستان روز و شب بعیش و طرب بسر می برد انگریزان در خدمتش مقرب بودند و هر روز داخل در کشور و رم می نمودند اکثر اجاره انگار گاه بنا در عرب تا سرحد مصر گرفتند و در کشور سلطانی شهر نشین کنیه های خود بنا کردند و کلامی خود را که لقب باریوس معروف اند جایجا از اسلام بول تا بندر جده نامور ساختند حماقت بیع کنیز و غلام بصلح نصاری در دیار و رم گردید باین امر در کینه عظمی بندر جده نوبت جدال و قتال رسید سالی چند عرب را وکیل انگریز در بندر جده از روی اقتدار قید کرد

در کتب  
تاریخ  
سلطان  
محمد  
در کتب  
تاریخ  
سلطان  
محمد  
در کتب  
تاریخ  
سلطان  
محمد

اعراب از حیت جبلی بر اشفتند و سفیر و تابعین او را کشتند و چهار جنگی انگریز از بند زندان بجهه  
رسیده گولهای توپ زد و چند مکان را شکست و از روی قهر و غلبه در بند رفود آمد حکام محرک  
اصلا غیرت و حیت نکردند و حمایت و رعایت انگریز نمودند و چند عرب را که ترکب قتل نصدا  
شده بودند نصاری داد و آنها مانند گوسپند ذبح نمودند اعراب فریادی باسلام بول رفتند  
کسی باجرامی شان نشنید بلکه قید کردند و شریف محمد بن خون شریف که راو زرای دولت عثمان  
معزول کرده باسلام بول طلبی داشتند و گفتند که باشتعالک این کس مردمان که حکم سلطان قبول  
نمیکنند و بیج و شراری عجیب و جوارمی رومی دارند و از جمله وقایع بزرگ عهد این پادشاه است  
که در ۱۰۵۶ عیسوی پادشاه روس از سلطان ناخوش شده بجنب پیوست عمر پاشا سپهر بوم  
بقایله شتافت انگریز و فرانسویس مدگار سلطان شدند محارب عظیم تخمینا تا سه سال گردید در  
کاغذ اخبار معتبر بنظر گذشت که درین جنگ پنج ملک روسی و هفت ملک رومی و شصت هزار  
فرانسویست و دویست هزار چارمچل هفت انگریز کشته شدند آخر در ۱۲۸۰ هجری صلح شد و آبروی  
سلطان از عون قادریحان بجا ماند و سلطان از راه نیک نیتی عمارت مسی نهوی و حرم محترم  
مدینه متوره را بصرف ز خطر نهایت عمده و نفیس تعمیر کرده ذخیره آخرت اندوخت و در زمانه  
این پادشاه فیما بین نصاری و اهل اسلام دیار شام بسیار خونریزی گردید و غلبه از مسلمانان  
ماند و پانزدهم ماه ذی الحجه الحرام ۱۲۸۰ هجری قدسی هنگام طلوع یک پاس و زجهان قاف  
راوداع کرده بعالم آخرت خرامید و در مسی سلطان احمد برابر قبر سلطان محمود زیر زمین آرد

### بیان سی و دوم در ذکر جلوس میمنتانوس سلطان عبدالغریزخان

بعد از حال عبدالحمیدخان ارکان دولت و احیان سلطنت و سران سپاه و علمای با آب  
و جاه اتفاق نموده برادرش عبدالغریزخان ابست و نهم جولائی مطابق پانزدهم ذیحجه  
۱۲۸۰ هجری بر سر برقیصری نشاندند تاریخ ولادت این پادشاه نهم ماه جولائی ۱۲۸۰ عیسوی  
هرگاه کلاه بر سر نهادن مستین اعراب را که در زندان بودند را کرد و فرامین جبر جلوس خود



در تمام کشور خود نوشت و بسیار کار پردازان سلطنت را که بتبیل و خائن بودند معزول کرد و مردمان  
کارگزار سلیقه شعار را منصوب و اجاره بنادر را از نصاریح موقوف ساخت و با نظام مالی و ملکی  
بذل بهت نمود و در ترتیب و تمهید افریج جنگی و جهازات و اسباب آلات جنگ بدل مصروف شد  
و تار برقی و راه آهنی برای رفتن عماده ریل و دیگر صنایع را رائج کرد و پادشاه ایران ناصرالدین شاه  
رسم اتحاد مرسوم نمود و سیر و سفر در ملک خود اختیار ساخت سال گذشته تا مصر و اسکندریه  
آمده مراجعت فرمود زتان برادر خود عبدالمجید خان را بعد ایا مدت مطلق العنان کرد و اجازت  
داد که مطابق شرع از هر کس خواهند نکاح نمایند و خود نیز از صحبت زنان بجز کدبانوی خود  
اجتناب می آرد تا دم تحریر این کتاب در کف حمایت الهی بجا قیامت مقرونست ایزد تعالی بصحت

وایمان بر دشمنان اسلام ظفر و منصور دارد

**خاتمه احوال شهر روم و صرفا هر دو خل و مخاج یکساله مایه سلطان محمد امجدین**

کیفیت اول قسطنطنیه معروف باسلام بول و استنبول در زمانه سالف نیز قسبه نام داشت که با  
او نیز تنج پادشاه دوازده صد سال پیشتر از حضرت عیسی بود بر خلیج بحر اسود و قسمت سمت شمال قبر تو  
سه فصل قدیم داد که فی زمانه اکثرش منهدم شده و از بقیه جهات دریاست هوایش کثیر الاختلاف  
در فصل شتا اکثر باران می بارد و این موسم تا مدت درازی ماند و در خریف بادهای جنوبی کبر  
بسیار مسلط می باشد ازین رو امراض شتی حادث می شود و اعدا فصول آن ربیع و صیف  
بار با این شهر از دست بردشایان خراب گردید هرگاه قسطنطنیه کبرشاه روم شد در سده سی و ششم  
خویش ساخته بنام خود موسوم کرد آبادی او همسر شهر رومیه گشت باز در سده سی و هفتم  
خراب شد بار دیگر بهتر از اول آبادان گردید و چند مرتبه تتر و عجم و اهل بلغار و غیره برین شهر  
جنگها کردند تا که در سده هجری برابر سده سی و هفتم سلطان محمد فتح نموده و السلطه اسلام کرد  
و اکنون این شهر بزرگ باعتبار وضع بجا قسم منقسمست که نام مجموع آن قسطنطنیه است قسم اول  
خاص اسلام بول مشتملست بر مکانات بزرگ و قشلاقیهای وسیع و بازارهای کثرت ساکنین



کبار و منارات بلند کعبه آن از مس مطلق و تندبست و برده و این قسم سو مرتین کشیده اند افشرد  
و عظم جامع مسی را یا صوفیا است که در زمانه سالف کنیسه بزرگ و محترم نصاری بود گویند که معلم  
آن عظیم موس در مدت هشت سال بر قیطنین کبیر بنا کرد بران قبه عظیم الشان بود که از زلزله  
فرو و سخت بار دیگر سقف جدید ساختند مگر مثل اول در ارتفاع و تدویر نشد زیرا که بجای یک گنبد  
احال دو گنبد کلان و شش گنبد خرد که در آن بست و چهار شبکه برای روشنی است عمارت یاقوت  
و زیر این قبه ستونهای سنگین بسیار لطیف از سماق و رخام برای مزید استحکام نصب کرده اند  
و بر هر عمود <sup>ستون</sup> تصویر تاج است و در رواق نه باب از مس منقوش نهایت زیبا و برتر نشان سلطان  
محمد فاتح قسطنطنیه و جمله در و دیوار این عمارت بزرگ منقش نقوش طلاست که بحکم سلطان محمد فاتح  
از آب پوشیده بود در عهد سلطان عبدالحمید خان باور عالی آهک برداشتند و مرمت و صلاح  
کردند و برواق قدیم آرستند و در زمان قدیم در یا صوفیا همیکل بزرگ بود هرگاه کنیسه مسیحی گشت  
همیکل منهدم گردید و قریب این جامع روبروی فسحت آت میدان جامع سلطان احمد  
شش مناره بلند دارد و جامع سلیمانیه بلندترین مساجد است ستونهای اوسه در عه بلند  
و چهار مناره عالی دارد و روبروی او باب محله اقامت شیخ الاسلام است و جامع عثمانیه و جامع  
سلطان بلخیزید و جامع شهزاده و جامع سلطان محمد فاتح و جامع سلطان سلیم از مساجد کبار  
شمرده می شوند و کل مساجد درین قسم سیصد و چهل چهار هستند و پانصد و هجده مدرسه و زیاده  
از یکصد محله که در آن نو و هزار خانه شمار کرده اند و بنجلو شاه بدعالیه تربت سلطان عبدالحمید خان  
و بایزید و سلطان محمود و غیره قابل تعریف اند و زیاده از سیصد حمام است بهترین آن حمام  
ایا صوفیا و حمام محمود خان و حمام سلطان بایزید و حمام زیر قلعه و از همان برای مسیح و مسیح  
خان سنبلی خان و غیره نه خان مخصوص برای نزول اهل مصر و شام است و خان یلدرم  
که در آن مغاریه فروکش می نمایند و سومی این بسیار خانه است که در آن اصناف خلایق  
فرو می آیند و دارالشفای نیز درین شهر بکثرت است و چند جامه دهن وسیع است که در

مناره جامع شهزاده  
یعنی قبه را

ساحت آن لشکر بزرگ باشند بزرگترین همه آن میدان است درین میدان از اینیه قدیمه  
 یک ستون از یک پاره سنگ مربع بسیار بلند و ستون دیگر از مس است که بران تصویر دو ما  
 بزرگ گویا هم می جنگند ساخته اند در دولت اسلام سرملان شکسته شد باقی موجود گویند  
 حکمای یونان برای طرد افامی این طلسم ساخته بودند و عمود ثالث اسطوانی اشکل  
 شنبه نرانی تاش نام نیز در آن میدان قائم است در قریب این میدان خانه عظیم ساخته زمانه پیشین  
 در آن یک هزار و یک ستون از یک پاره سنگ بسیار جسیم است و از اماکن قابل الذکر  
 قصور و شایسته قصریت در جهت شرقی در دولت دیوان مجلس صدر عظم و یک مکان مخصوص  
 برای نشست سلطان و قریب آن مجلسرای سلطان محمد فاتح که بران فصیل محکم کشیده است  
 هشت دروازه دارد بطرف شهر و سمت دریا درازی این قصر شش هزار گز و درین مکان  
 باغ و لکشا و بعض جانوران وحشی هم هستند و جانب دریا کاخ فراخ گل خانه نام بسیار مکلف  
 و مزین است و متصلش باب هایون روی باب میدان وسیع و قبه بزرگ ساخته زمانه  
 قسطنطین کبریا سلاح خانه قدیم و دیگر اشیا و سبابه از ساحت دیگر است در آن دیوانخانه بزرگ  
 و صفوف سرو تا جایی که دیوانخانه دیگر نباشد در دیوار این دیوانخانه از سنگ رخام  
 منقوش منقوش عجیب و غریب از طلای احمد و قریب آن قصر دیگر است در آن اورنگ مرصع  
 سلطان زیر قبه عالی از حجر رخام کمال تزک و احتشام نهاده است و متصل این عمارت  
 شبستان شاهي حمام سلطان سلیم ثانی که در آن سی و دو حجره واقع است و بفاصله کم از آنجا  
 بیت کبیر خزانة عامه و دار الضرب کتب خانه و مالخانه و قف و دیگر بیوت و کارخانهای  
 سلطنت واقع اند که تفصیل هر یک موجب طول می شود و درین شهر بازارهای کلان اند  
 اشتهر و آن بازار باستان است عمارتش سنگین و متین خوش آیین سرایا توین ایوانش  
 بروقت مقر بسته و کشاوری شود در آنجا سوداگران مالدار می باشند و اسلحه قیمتی و لباسا  
 فاخر می فروشند پسران بازار قلیچی بسیار خوب و مرغوب است در آن و صد و شان صد

و در میانش مکان محکف در آن کرسی بزرگ برای جلوس پادشاه نهاده اند که گاهی سلطان  
 بآنجا رونق افروزمی شود و قریب آن بازار دیگر است که در آنجا لباس فاخره سپاه می ارز  
 و پس از آن بازار جواهر فروشان است و متصل آن بازار جوچی خان است آنجا جوهریان  
 می باشند و بعد از آن بازار اسلحه قدیمه و بازار خفایین بعده بازار چار سو یعنی چوک که  
 در آنجا انواع و اقسام بضاعت چین و فرنگ بل هفت کشور و دکانات چهاران <sup>چهاران</sup> و قنادان  
 و غیره بکثرت موجود است و اکثر طرق و شوارع این قسم اول تنگ مگر پانصاف و اماکن خوش منظر  
 و در بعضی مکانات خانه باغ و جایجاد مساجد و حمامات و خانه های کلان نهرهای آب شیرین  
 که خزانة آن بیرون شهر بفاصله شش ساعت راه است و قسم دوم طرف شمال از قسم اول که  
 میان این و آن شعبه دریا کم عرض چهل ست بنام غلطه معروف طولش دو میل و عرض  
 نصف میل و در آنجا انگارگاه هما زات سلطانی و مراکب تاجران است و بر دریا و دویل چینی  
 برای آمد و رفت خلایق ساخته اند و در آنجا مخازن مال تاجران و مکانات رفیقه و کلاهی نور  
 و روس و غیره کنائس فرنگ دارمن و مکانات کرایه برای مسافران از ده قرش تا هشتاد  
 قرش یومیه و طرق و شوارع پاکیزه و عریض و هموار و قسم ثالث بوغاز نام دارد که بحر اسود  
 و بحر ابیض آنجا متقی گشته است طولش بیست میل و عرضش یک میل بر هر دو کناره مکانات  
 عمده و عمارات نامی است و محلات بزرگ و گیرنده بخانه های لطیف و مهمان سراهای لطیف  
 و استواق و اسعه مشحون از اهل حرفه و صناعات در باب تجارت و عمده ترین اماکن آنجا  
 مکان توپخانه سلطانی و جامع سلطان محمود و محله بکتاشیه و چراغان سرا و آب هوای آنجا  
 از قسم اول و ثانی لطیف تر و قسم رابع اسکودار نام دارد و بروی اسلام پول در آنجا نیز  
 مساجد و اماکن و باغات و بازارهای خوب هستند و انگور بسیار عمده می شود و قریب آن  
 دو جزیره نعلیت سر سبز از باغات و اماکن آراسته اند و در سبب سلطان محاکم تابعان و سالکان  
 روم حنفیست زیاده از نصف بلده از اهل اسلام آباد است و باقی اوقاف مختلف نصاری برخی از بیوه

کیفیت دوم مصر عمارت از قاهره است که در ۳۳۰ مسیحی مسیحی جوهرت و همیشه  
 معزالدین اندلسی که یکی از خلفای فاطمیه بود آباد کرده و مصر قدیم را که اکنون سوای چند  
 نشان دیگر هیچ ندارد همین خلیفه فتح ساخته شرقی دریای نیل در زمین ریگ میزبانین  
 بولاق و شهر مصر قدیم واقعست و در زمانه سلطان صلاح الدین آبادی این شهر یکی کمال  
 شهر گنجان راسته تنگ دارد و زیاده از پنجاه محله در اوست که در آن سده لک و دهم بشمار  
 آمده بزرگترین محلات حاره نصاری و قبط و آرمین و سریانی و ارام و یهود و فرنگیان  
 و محل قدر و جامع از هر مذهب و باب خرق و خنقی و تبرک فیل و مغاربه و طولون و ورمله  
 و قرامید است و سوای محلات اسواق کلان مثل بازار خوری و خلیل که درین و بازار  
 محمد علی پاشا بسیار و جمع راه رست ساخته است و بازار مسگران و حمزادی و سروجی بازار  
 اسلحه و بازار جمیده ملو از اقسام اشیای بسیار آباد و سیصد سر و مساجد بزرگ و حمامات  
 و قبور بزرگان است اشهر جوامع جامع از هر بانی آن جوهر مذکور غلام معزالدین اندلسی که یوم  
 بست و چهارم ماه جمادی الاولی ۵۳۵ هجری تعمیر آن شروع نموده هفتم ماه رمضان ۵۳۵ هجری  
 با تمام رسانید درین مسجد طلسمی ساخته بودند که طائر بران نمی نشست مگر اکنون آن طلسم  
 خراب شد و حاکم لامر الله خلیفه مسیحی مذکور را نیز مرمت کرده بست و بفت قنیل نقره و در  
 محراب منطقه نقره آویخته بود صلاح الدین یوسف بن ایوب آنرا برداشت و نیز مستطوره خلیفه  
 برابر باب غربی آن عمارت ساخته سیصد و هشتاد و ستون سنگ خام و سماق در مسجد  
 و عیونر با اند خلیفه بتدبیر ابی الفتح یعقوب وزیر خود در ۳۳۵ هجری مدرسه کبیر و حجرات  
 خوب برای طلبه علم در آن مسجد احداث نموده و نیز از جوامع شهره جامع عمر بن العاص است که  
 در سنه بست و یک هجری بنا کرده و جامع برقوق که در ۳۵۵ هجری تعمیر یافته و جامع حسن که  
 ملک ناصر بن محمد بن کالون در ۳۵۵ هجری عمارت کرده و جامع متوید و سوای آن چا صد  
 مسجد و بسیار مدارس اند که تفصیل آن بسیار است و از جمله ماکن فرخ اقرار که نیز یکی است

فست آن یک میل سمت شمالی بود مغربش باشجار خوار که دریا صین و اماکن و نشین و بر کف جبل که  
 در وسط شهر است و در میان بولاق و مصر قاهره بر شط نیل بسیار بستاین واقع اند و عظم آن  
 باغ محمد علی پاشا بغایت دلگشا است و شهر تا آن باغ راه وسیع نیست در عهد علی و دو جانب  
 آن اشجار و جوانب جنوب جبل مقطم است بر آن قلعه قدیم بود محمد علی پاشا تجدید عمارتش کرد و مسجد  
 خوب که ستونهای آن منقش و مذهب از یک یک پاره سنگ رخام است تعمیر کرد و در بسیار  
 شیشه آلات آراست و قبر محمد علی پاشا نیز در صحن آن مسجد است و یک حجره که گرد آن حجره مس  
 مشکبک نقاشی نفیس است فائده از باب سیر نوشته اند که در مصر دو مناره بزرگ اند مجوف قبه دار  
 طول و عرض و ارتفاع هر یک چار صد گز حضرت یوسف صدیق علیه السلام حال قحط سال  
 دریافت برای اهل مصر در همین قبه غله انبار فرموده بود و هر آن عبارت ازین و عمارت  
 رفیع است که نام هر واحد هر م باشد و سر مناره ازین خرد تر اند در طول و عرض و ارتفاع  
 سه صد گز که بکلین بنام اهرام زبان زد اند گویند سویدان پادشاه مصر بایامی هر سال اهرام  
 حضرت ادریس بنی برای حفظ علوم از طوفان نوح ساخته بود یا سنان بن مششل بپادشاهی  
 دیگر هر گاه بی برد بوقوع طوفان از روی علم نجوم و هر آن از سنگ مرمر و رخام نهایت صا  
 و شفاف مبنی است هر سنگ دیوار آن بقدر یک یک گز مثل لوح است و بر تمام آن بخط قدیم  
 علم طلسمات و سحر و طب و کیمیا و غیره کنده است که اکنون اصلا بفهم کسی نمی آید و بر دیوار تصاویر  
 عقاب از سنگ تراشیده اند و منقار آنها باز داشته اند هر قدر سنگ ریزه در گلوی شان نریزند  
 فرو می رود و دهن شان اصلا پرنمی شود معلوم نیست که کجای رود و بالای در تصویر گرگ  
 بزرگست که پنج بایه را در پنجه گرفته جناب امیر از روی آن شکل تاریخ بنامی اوجینین فرموده  
 بنی الحمر مکان الشکر فی الشکر مکان اهل نجوم گویند که ازین رونما هر می شود که این مکان تقریباً  
 پنج هزار سال پیشتر از حضرت آدم در زمانه جنیان بنا شده است چه حال انشور در مرج جدید است و سر  
 در ده هزار سال یک برج طی میکنند و عجب آنکه در زمانه یکی از خلفای بنی العباس بحکم خلیفه

ملا  
 محمد الدین خرد و کار  
 در قانس و در شهر  
 قول ابرار و انعام  
 الفضل و انوار  
 بنان او دیان  
 بجا ارباب حفظ العلوم  
 فیما علی الطوفان  
 ازین سنان بن  
 المششل ادریس  
 الاول و اولی  
 باطله من بن  
 انجم و حکم  
 خود و طب  
 جناب امیر از  
 که پنجه را در  
 من

از جای یکی از اهرام باجمه دریافت مال شکستند هزار ششصد یک قدام طاقی کنند  
 در آن یک حجره برآمد و در آنجا قدری طلا و یک لوح نهاده بود که تا به آن لوح را بشکستند  
 خوانند نوشته بود که ما را از نجوم معلوم شد که پادشاهی این گوشه را خواهد کند که تا حال عادت  
 در یابد لهذا مقداری که زرد شکستن صرف خواهد شد طلا در اینجا ندیم که نقصان نگردد  
 هرگاه قیمت طلا گردن قدری که زرد کردن طاق صرف شده بود برابر آن یافتند  
 کیفیت سوم یک ساله فی سلطنت روم در عهد عبدالمجید خان مجتبی بر خواف مصباح السکک

|                         |                           |                         |              |                 |                         |
|-------------------------|---------------------------|-------------------------|--------------|-----------------|-------------------------|
| عشر<br>میکرد            | ویرکی<br>میکرد            | خراج<br>میکرد           | کرک<br>میکرد | رسوبات<br>میکرد | مرتب علی الصبر<br>میکرد |
| مرتب علی الفضل<br>میکرد | مرتب علی البغدان<br>میکرد | مرتب علی السرب<br>میکرد |              |                 |                         |

### مصروفات یک ساله عهد عبدالمجید خان

|                                    |                                    |                                   |                                  |
|------------------------------------|------------------------------------|-----------------------------------|----------------------------------|
| نفقة سلطان<br>میکرد                | نفقة مادر و برادران سلطان<br>میکرد | مصرفون العساکر<br>میکرد           | مصرفون العماره و حجره<br>میکرد   |
| مصرفون جهات جنگ و سلاح<br>میکرد    | مشاهره و وظیفه خواران<br>میکرد     | مصاریف سفرالدوله و القضا<br>میکرد | مصروفات السکک و الفلاحه<br>میکرد |
| تخواه مقرر برای بعض اشخاص<br>میکرد | دوا به برای اصحاب التمرات<br>میکرد |                                   |                                  |

### تاریخ اختتام از عباس نامه نگار

|   |  |
|---|--|
| نوشتم بخوبی جو تاریخ روم<br>بشاش قلم را زدم قطریه | سرو و طرب کردم بر من نجوم<br>بما زدم نوشتم و نشان حسره |
| ۱۲۰۲ هجری   | ۱۲۰۲ هجری  |



تقریظ از جناب سیادت آقا و قاسم الکلین شاه فرید الدین  
خلاصه خاندان مزبده دودمان حضرت فرید الدین عطار  
صاحب سلسله علییه شطار خلف الرشید اولاد پاک غوث بی لوث  
مولانا سید محمد غوث کو الیاری سلمه الله القوی الباری

قصیده فصاحت جامه براءت شمامه ریخته میخانه موسوی همگامه دبیر شکلاسه  
لبیب قمامه ادیب علامه آصفی چاشمه غنیمت ری چکامه جام جم آمیه ثانی صاحب قمامه  
جامع فضائل بیقیاس مولانا ابوالفضل عباس نسخونه نادر الوجود دست یاسرچ  
لاکی منقود تخت طاؤس ست یاتاج کی کاؤس تاج شامان روم ست یاسرچ  
اول پر از نجوم عبارتش سلیم و صفا و مضمونش بی خلاف الفاشش سیر و تمنا  
کثیر از هر فقره مشیو ابیانی مولف پیدا و از هر سطر قوت استعداد موقوف هویدا  
منت عظیم بر جهان سلاطین استنبول نمود که عظام رسیده شان را باب حیات سخن  
زنده نمرود برای ارباب دانش تخته شگرف مهیا ساخت خاص و عام را از جفا  
آیدار گشتار خود نواخت ذکر خیرش از عون رب و دود و مام بر السنه جاری خواهد بود و هم

له  
عالم بخاری  
غزل را گویند  
ع  
چکامه بخاری  
نسخه  
چون نقلات  
سیری

|                              |                                 |
|------------------------------|---------------------------------|
| تا نو بهار بنمود آسمان کبود  | تالاله سایه جوید و نیلوفر آفتاب |
| سر سبز باد باغ کمالش بزر چسب | پژمرده لاله وار حشودش در آفتاب  |

تقریظ از انشای پر بیع فاضل رفیع صاحب تالیفات لطیفه پیر  
حضرت نعمان بن ثابت امام ابو حنیفه المولوی صدیق حسن  
بن مولوی اولاد حسن غیره نواب اولاد علیخان انور جنگ مرحوم

این مولوی شریف  
تفویض دادند از  
المعلم به پابل  
در عهد قاجاری  
زیبایی بیست  
به پابل مامور

|                       |                        |
|-----------------------|------------------------|
| لحمنا سب حمدنا سلطانة | فاکتفی کنا باسمه سبحان |
|-----------------------|------------------------|

بعد ازین با صوره امرو دیدن سامعه را نوید شنیدن باد که درین مان آشوبان



که کساد بازار علم و هنرست و سخن را بد دولت گندم نمایان جو فروش از خط سیاه مآ  
 ماتم در بر آید انش و خود را که فروغ چرخ دوران اینست منظر کیمیا اثر ایشانست  
 از فقدان سخن همانست حسرت در سر و آحاب فهم و فراست ماکه قوام نظم و نثر عالم  
 موقوف بذات مطهر ایشانست محمد و می قدردان شوری در جگر جنابیکه خامه در قفس  
 باین ترز بانیهاساحت قرطاس ابهرق خجالت تر میکند و زبان در حدش با هیچ  
 عرق ریزیهاساز گریبان دهن بیرون نمی کشد قصای سبحان شنش هر چند در  
 اطرای نعوت زاکیه اشش ترزبان اند چون خامه داغ شرم بر چین دارند و بلفانی  
 حسان روش اگر چه در تذکار صفات حالیه اش شیوا بیان اند برنگ نامه از بهشت  
 برخود هیچ تاب میدارند یعنی حضرت فردوسی رزم خسرو و بزم فضیلت و کمالات اس  
 مولانا محمد عباس پور ملاذالاقاصی والادانی التحریر الکبیر الریانی والفاقی بجله علی حساب  
 الاغانی مولانا احمد بن محمد الیمینی الشروانی لم یزل بعین امد طوطا وعن البوس الضمیر محفوظا  
 قیصر نامه تاریخ قیصره ناسور روم بنوشت که پیشش دیگر اسفار سیر رنگ بر رو گشتی  
 محکف و ریگفته میشود که امروز این تاریخ در سلامت لفظ و روانی عبارت و حسن ادا  
 و بیان دلکش و معنی جان پرور و نظم کلام و نثر نفیس و وابستگی فقرات و ایجاز تقریر و ربط  
 سیاق و سباق و تفرق انشا و نظرف مساقی بی عدیل افتاده و کنبه آبروی سعد  
 و ظهوی و نموی نام طغرا و کاشفی بر باد داده تعالی اتمده هی نامه بلاغت ختامه که هر کس  
 بتمنای تماشایش همه تن چشمست و زبان مدیج و صافان جاد و طراز در کشف کیف و کشف غم  
 این نا آشنای کوی بخودی که معنی پیش می نقاب حروف بر رخ میکشد و سخن رو بر پیش  
 بکنج دهن سخن چو نه انائی دارد که در باب انشا و نشی او حرفی شنایسته تواند زد و این کثر مفر  
 زبان که بنیان خایسته بخت سخن بگرید رنگ مجواز روز سیاه می نالد در چه شمار و قطار که هنگام  
 مع سگانش سخن بسته تواند گفت یا بجله طی این مرحله دشوار گذار نقل الوقت است تا

آبروی پخته کاری نرین و محمود این نائره و راز نفسی نقد ساحت ست تا داغ سودا  
بر نخی و آری این چند ریزه جواهر که فراهم شد باعث توجه باطنی الغریز است و در نه مدینه  
باوه خلقت ازین قسم آگاهی چه سر و کار و بر این سمع خراشی چه تکرار

خاتمة الطبع شکر و سپاس حضرت و اهب العطا یا سز که درین بهنگام مسرت  
انجام که عشره انیو جمادی الاولی ۱۲۸۱ هجریست و قانع مسرت مضموم تاریخ قیصر روم  
از تالیف شریف سر دفتر مؤرخان ماقده و قانع نگاران جامع المفاخر و المعالی جناب لانا  
علی عباسی غلا العالی مدرس رسته سلیمانی واقع ریاست بهوپال ادعما الله بشتی و الا قبل  
یا تمام امیدوار رحمت خدا انسان محمد عبدالرحمن بن حاجی محمد رشون خان قاهره جوار  
در مطبع نظامی کانیور مطبوع گردید

### تاریخ طبع این کتاب مستطاب

|                             |                              |
|-----------------------------|------------------------------|
| چو تاریخ روم اندر اخبار روم | بود گنج معمور اسرار روم      |
| خبر باش گفته ریاضینال       | بخوبی بود تازه گلزار روم     |
| بطبعش چنان حسن فنی گرفت     | که گردید از و گرم بازار روم  |
| همین خواستم سال طبعش بطلعت  | که از وی دو بالا شود کار روم |
| قلم از سر چند برخاست گرفت   | شدا باد گلزار اسرار روم      |

۱۲۷۸  
۱۲۸۱

و ختم بر خاتمه

برای سند این معنی که این کتاب مطبوع  
مطبع نظامی است هر دو ستم افروخته



المعتمد  
نظامی

